

حزب و طبقه

اسنادی از کمینترن و حزب کمونیست ایتالیا

این کتاب حاوی اسنادی از جنبش جهانی کمونیستی است که در اواخر دهه دوم قرن بیستم ، توسط انترناسیونال سوم و حزب کمونیست ایتالیا تنظیم شده است.

مقاله اول سندی است از انترناسیونال کمونیستی در زمان لنین که در سال ۱۹۲۰ نوشته شده و سه مقاله بعدی متونی است از حزب کمونیست ایتالیا که در آن زمان یکی از قویترین احزاب کمونیست عضو انترناسیونال بود. این حزب در مرکز بحثی حساس پیرامون مسئله حزب و طبقه قرار داشت و در مرزبندی با احزاب قدرتمند سوسیالیست باقی مانده از انترناسیونال دوم نقش بارزی ایفا کرده است.

انترناسیونال سوم در واقع در سال ۱۹۱۸ بر ویرانه های انترناسیونال دوم بوجود آمد اما رسماً در سال ۱۹۱۹ نخستین کنگره آن در مسکو تأسیس گردید و دومین کنگره آن در سال ۱۹۲۰ برگزار شد.

اشاعه آثار و تجربیات سازمانها و احزاب جنبش کمونیستی بین المللی در زمینه تشکیل حزب طبقه کارگر، به ویژه و اینک که جنبش کمونیستی میهن ما این مهم را بطور مشخص در دستور قرار داده است از اهمیت ویژه ای برخوردار است.

تدقیق در مؤلفه های ارگان رهبری مبارزات طبقه کارگر، به کمونیستهای میهن ما یاری می رساند تا هر چه آگاهانه تر در جهت تشکیل حزب قدم بردارند.

انتشارات سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

چاپ اول، فروردین ۱۳۵۹

تزهائی درباره نقش حزب کمونیست در انقلاب پرولتری

مصوب دومین کنگره بین الملل کمونیستی در سال ۱۹۲۰

کارگران جهان نبردی تعیین کننده در پیش دارند. دورانی که ما در آن به سر می بریم دوران جنگ داخلی علنی است. لحظه تعیین کننده فرا می رسد. در کشورهایی که جنبش اصیل کارگری جریان دارد، طبقه کارگر سلاح در دست عملاً با مبارزاتی سهمگین مواجه شده است. اکنون بیش از هر زمان دیگر طبقه کارگر نیازمند سازمانی نیرومند است. طبقه کارگر، بی آنکه لحظه ای فروگذار کند باید فعالیت پیگیرانه داشته باشد تا خود را برای این نبرد سرنوشت ساز آماده کند.

اگر در زمان کمون پاریس (۱۸۷۱) طبقه کارگر دارای حزب کمونیست منظمی - هر چند کوچک - می بود، این نخستین قیام قهرمانانه کارگران فرانسه به زودی از میان نمی رفت و به دامن کج رویها و ضعف ها نمی افتاد. مبارزاتی که امروز در شرایط متفاوت تاریخی، کارگران با آن روبرو هستند از مبارزات سال ۱۸۷۱ سرنوشت سازتر است. از این روست که دومین کنگره جهانی کمونیستی توجه کارگران انقلابی سراسر جهان را به موارد زیر جلب می کند :

۱ - حزب کمونیست بخشی از طبقه کارگر است. به عبارت دیگر حزب کمونیست پیشروترین، آگاه ترین و در نتیجه انقلابی ترین بخش طبقه کارگر است که بنا بر قانون انتخاب طبیعی از بهترین، آگاه ترین، پیگیرترین و روشن بین ترین کارگران تشکیل می یابد. حزب کمونیست به جز منافع طبقه کارگر در کل، دارای منافع دیگری نیست. وجه تمایز حزب کمونیست از طبقه کارگر در این است که حزب کمونیست تصویر روشنی از مسیر تاریخی حرکت طبقه کارگر به عنوان یک کل واحد دارد و می کوشد در هر پیچ و خم این مسیر نه از منافع گروهها و صنفهای جداگانه بلکه از منافع طبقه کارگر بطور کلی دفاع کند. حزب کمونیست اهرمی است سیاسی - تشکیلاتی که پیشروترین بخش طبقه کارگر آن را در رهبری توده های کارگر و نیمه کارگر در مسیر صحیح بکار می گیرد.

۲ - تا زمانی که کارگران دولت را در دست گیرند و پایه های حکومت را در برابر احیای بورژوازی استحکام بخشند، عده کمی از کارگران به صفوف تشکیلات حزب راه خواهند یافت. حزب کمونیست پیش از به دست گرفتن قدرت و در دوران گذار در شرایط مساعدی می تواند از نفوذ بی چون و چرای ایدئولوژیک - سیاسی بر تمام قشرهای کارگری و نیمه کارگری استفاده کند، اما قادر نخواهد بود که تمامی آنها را از لحاظ تشکیلاتی در صفوف خود متحد سازد. تنها پس از آنکه دیکتاتوری پرولتاریا وسایل مؤثری چون مطبوعات، مدارس، مجلس، کلیسا، دستگاه اداری و جز آن را از دست بورژوازی خارج ساخت و شکست نهائی نظام بورژوائی برای همه آشکار شد، آنگاه همه یا تقریباً همه کارگران به تدریج به صفوف حزب کمونیست خواهند پیوست.

۳ - باید بین دو مفهوم حزب و طبقه تفاوت آشکار قائل شد. اعضاء اتحادیه های کارگری «مسیحی» و لیبرال آلمان، انگلستان و دیگر کشورها بدون شک بخشی از طبقه کارگرند. گروههای کم و بیش بزرگ کارگران که هنوز از شیدمان، گومپرز و مانند آنها پیروی می کنند، بدون شک بخشی از طبقه کارگرند. در شرایط خاص تاریخی، وجود عناصر بسیار ارتجاعی در میان طبقه کارگر کاملاً امکان پذیر است. این وظیفه کمونیسم نیست که خود را از هر جهت با قشرهای عقب مانده طبقه کارگر مطابقت دهد، بلکه باید تمام طبقه کارگر را به سطح پیشاهنگ کمونیستی بالا برد. اشتباه گرفتن مفهوم حزب و طبقه ممکن است به بزرگترین کج روی ها و گمراهی ها منجر شود. مثلاً روشن است که علیرغم احساسات و تعصبات قشری بخشی از طبقه کارگر در جریان جنگ امپریالیستی، حزب کارگران مجبور بود با حمایت از منافع تاریخی طبقه کارگر که حزب کارگران را ملزم به اعلام جنگ علیه جنگ می کرد، به هر وسیله ای که شده با آن احساسات و تعصبات مبارزه کند.

چنین بود که با آغاز جنگ امپریالیستی در سال ۱۹۱۴، احزاب سوسیال - خیانتکار تمام کشورها زمانی که از بورژوازی «خودی» حمایت می کردند این عمل خود را همیشه به حساب اجرای اراده طبقه کارگر می گذاشتند، اما آنها فراموش می کردند که حتی اگر این مسئله نیز درست باشد، این وظیفه حزب پرولتری است که در چنین وضعی علیرغم تمام مسائل، بر ضد احساسات اکثریت کارگران به پاخیزد و از منافع تاریخی آنها حمایت کند. همچنین در آغاز این

قرن، منشویکهای روسی آن زمان (به اصطلاح اکونومیستها) مبارزه سیاسی آشکار علیه تزاریسم را رد می کردند و دلیلشان این بود که طبقه کارگر بطور کلی هنوز آمادگی لازم را برای درک ضرورت مبارزه سیاسی ندارد.

همچنین جناح راست مستقل های آلمانی همیشه فعالیت های تردید آمیز و ناشایسته خود را بر اجرای «اراده توده ها» می گذاشتند، بی آنکه بدانند که علت وجودی حزب، رهبری توده ها و نشان دادن راه مبارزه به آنهاست.

۴ - بین الملل کمونیستی بی تردید بر این عقیده است که سقوط احزاب قدیمی «سوسیال دمکرات» بین الملل دوم هرگز به معنی سقوط همه احزاب پرولتری نیست. حزب نوین جهانی طبقه کارگر یعنی حزب کمونیست زائیده دوران مبارزه آشکار در راه ایجاد دیکتاتوری پرولتاریاست.

۵ - بین الملل کمونیستی این نظریه را که پرولتاریا بدون یک حزب سیاسی مستقل کارگری می تواند انقلاب خود را به پیروزی برساند قاطعانه رد می کند. هر مبارزه طبقاتی یک مبارزه سیاسی است. هدف این مبارزه سیاسی که به ناچار به یک جنگ داخلی تبدیل می شود، تصرف قدرت سیاسی است. قدرت سیاسی را جز از طریق یک حزب سیاسی نمی توان به دست آورد، سازمان داد و به کار گرفت. تنها در صورتی که حزبی متشکل و با تجربه با هدف هائی روشن و برنامه عملی برای اقدامات فوری، به منظور رویارویی با دشواریهای سیاست داخلی و خارجی در رهبری طبقه کارگر قرار داشته باشد، آنگاه می توان گفت که قدرت به دست آمده پدیده ای تصادفی نیست، بلکه سرآغاز ساختمان جامعه کمونیستی پایداری است که به دست پرولتاریا بنا می شود.

لازمه این مبارزه طبقاتی نیز رهبری متمرکز و وحدت یافته شکل های گوناگون جنبش پرولتری (اتحادیه های کارگری، تعاونیها، شوراهای کارخانه، فعالیت های آموزشی، انتخابات و جز آن) است. تنها یک حزب سیاسی می تواند یک چنین مرکز هماهنگ کننده و رهبری کننده ای بشود. مخالفت با ایجاد و تقویت چنین حزبی و پیروی از آن به مفهوم انکار وحدت نیروهای مختلف رزمندگان و کارگران در میدان های مختلف نبرد است. مبارزه طبقاتی پرولتاریا به تهییج متمرکزی نیاز دارد که مراحل گوناگون مبارزه را از یک دیدگاه روشن می سازد و در هر لحظه خاص توجه کارگران را به وظایف مشخصی که باید تمام طبقه انجام دهد جلب می کند. این منظور بدون یک دستگاه سیاسی متمرکز، یعنی بدون یک حزب سیاسی برآورده نمی شود. بنابراین تبلیغاتی که سندیکالیستهای انقلابی و طرفداران «کارگران صنعتی جهان» علیه ضرورت تشکیل حزب مستقل کارگران انجام دادند از نظر عینی به تقویت بورژوازی و «سوسیال دمکراتهای» ضدانقلابی کمک کرده و می کند.

سندیکالیست ها و «کارگران صنعتی جهان» که می خواهند فقط اتحادیه های کارگری یا اتحادیه های «عمومی» بی شکل کارگران را به جای حزب بنشانند در تبلیغات خود علیه حزب کمونیست به فرصت طلبان معروف نزدیک می شوند.

پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵، منشویکهای روسیه سالها از نظریه به اصطلاح کنگره کارگران که قرار بود جانشین حزب انقلابی طبقه کارگر شود دفاع می کردند. اعضای حزب کارگر در اتحادیه های زرد با عقاید گوناگون سیاسی، در انگلیس و آمریکا تشکیل اتحادیه های بی شکل کارگری با سازمانهای بی هویت و صرفاً پارلمانی را به جای حزب سیاسی به کارگران تلقین می کنند و در عین حال سیاستهای کاملاً بورژوائی را به کار می بندند. سندیکالیستهای انقلابی و «کارگران صنعتی جهان» مشتاقند که علیه دیکتاتوری بورژوازی به

نبرد برخیزند اما نمی دانند چگونه دست به این کار بزنند. آنها نمی دانند که طبقه کارگر بدون یک حزب سیاسی مستقل مانند بدنی بدون سر است.

سندیکالیسم و صنعتی گرائی انقلابی، در مقایسه با ایدئولوژی کهنه، پوسیده و ضد انقلابی بین الملل دوم خود گامی به جلوست، اما این هر دو در مقایسه با مارکسیسم انقلابی یعنی کمونیسم، گامی به عقب است. بیانیه کمونیستهای «چپ» آلمانی در نخستین کنگره افتتاحیه در ماه آوریل که می گفتند حزبی را تأسیس می کنند، اما «نه حزبی به معنی سنتی کلمه» تسلیم ایدئولوژیک به این نظرات ارتجاعی سندیکالیستی و صنعتی گرائی است.

طبقه کارگر تنها با تکیه بر اعتصابات عمومی و متحد شدن نمی تواند بر بورژوازی چیره شود. طبقه کارگر باید به قیام مسلحانه روی آورد. هر کس که معتقد به قیام مسلحانه باشد باید ضرورت یک حزب سیاسی متشکل را نیز درک کند و بداند که اتحادیه های بی شکل کارگری کافی نیستند. سندیکالیستهای انقلابی غالباً از نقش بزرگی سخن می گویند که اقلیت انقلابی مصمم می تواند بر عهده داشته باشد. اقلیت به راستی مصمم طبقه کارگر، اقلیتی که کمونیست است و می خواهد عمل کند و دارای برنامه ای است یعنی می خواهد مبارزات توده ها را سازمان دهد، این اقلیت دقیقاً همان حزب کمونیست است.

۶ - مهم ترین وظیفه یک حزب کمونیست واقعی این است که همیشه با وسیع ترین توده های پرولتاریا نزدیک ترین رابطه را داشته باشد. بدین منظور کمونیستها باید در سازمانهای که هر چند تشکیلات حزبی نیستند اما گروههای بزرگ کارگری در میان اعضای آن وجود دارند نیز فعالیت کنند. سازمانهایی چون سازمان معلولین جنگ در بیشتر کشورها، کمیته های «دستها از روسیه کوتاه» در انگلیس، انجمن کارگران مستأجر و جز آن. نمونه روسی به اصطلاح این گونه کنفرانس های «غیر حزبی» کارگران و دهقانان، دارای اهمیت فراوان می باشد. این کنفرانس ها تقریباً در تمام شهرها، نواحی کارگرنشین و نیز روستاها تشکیل می شوند. حتی عقب مانده ترین توده های وسیع کارگران در انتخابات این کنفرانس ها شرکت می کنند. مبرم ترین مسائل در دستور کار این کنفرانس ها قرار می گیرند مانند: تهیه مواد غذایی، مسکن، موقعیت نظامی، مدارس، وظایف سیاسی جاری و جز آن. کمونیستها در این کنفرانسهای «غیر حزبی» نفوذ فعالی دارند و موفقیت های زیادی برای حزب کمونیست به دست آوردند. کمونیستها کار سازماندهی و آموزش منظم در این تشکیلات بزرگ کارگری را مهم ترین وظیفه خود می دانند اما برای موفقیت در این کار، برای جلوگیری از دست اندازی دشمنان پرولتاریای انقلابی در این تشکیلات وسیع کارگری، کارگران پیشرو کمونیست باید از خودشان حزب کمونیست متشکل و نفوذ ناپذیری داشته باشند که همیشه بطور سازمان یافته عمل کند و بتواند در گیر و دار حوادث و هر شکلی که جنبش به خود بگیرد از منافع عمومی کمونیسم پاسداری کند.

۷ - کمونیستها هرگز از سازمانهای کارگری که خصلت غیرحزبی دارند روی گردان نیستند. حتی اگر این سازمانها دارای خصلت های کاملاً ارتجاعی باشند (مانند اتحادیه های زرد یا مسیحی و جز آن) کمونیست ها از شرکت در این سازمانها و استفاده از آنها خودداری نمی کنند. حزب کمونیست پیوسته به تبلیغات خود در این سازمانها ادامه می دهد و پیگیرانه کارگران را هشدار می دهد که بورژوازی و نوکرانش برای منحرف کردن آنها از مبارزه سازمان یافته در راه سوسیالیسم، اصل بیطرفی را آگاهانه در میانشان دامن می زنند.

۸ - بدیهی است که تقسیم بندی «کلاسیک» قدیمی جنبش کارگری به سه شکل حزب، اتحادیه کارگری و تعاونیها کهنه شده است. انقلاب پرولتری روسیه شکل اصلی دیکتاتوری پرولتاریا یعنی شوراها را ایجاد کرده است. تقسیم بندی جدیدی که ما همه جا از آن سخن می گوئیم

عبارت است از : الف) حزب ب) شوراهای کارگری ج) انجمن تولید کنندگان (اتحادیه های کارگری). اما این حزب پرولتاریا یعنی حزب کمونیست است که باید هم شوراها و هم اتحادیه های انقلابی را پیوسته و بطور منظم رهبری کند. پیشتاز متشکل طبقه کارگر، یعنی حزب کمونیست که باید تمام مبارزات طبقه کارگر را در حوزه های اقتصادی و سیاسی و نیز در حوزه های تعلیم و تربیت رهبری کند، باید به اتحادیه های کارگری و نیز به هر نوع سازمان پرولتاری دیگر تحرک بیشتر بدهد.

پیدایش شوراها به عنوان نخستین شکل تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا هرگز نقش رهبری کننده حزب کمونیست را در انقلاب پرولتاری کوچک نمی کند. اینکه کمونیستهای «چپ» آلمانی می گویند : (به اعلامیه درخواست از پرولتاریای آلمان مورخ ۱۴ آوریل ۱۹۲۰ با امضای «حزب کمونیست کارگری آلمان» نگاه کنید) «حزب باید خود را بیش از پیش با اندیشه شورائی وفق دهد و خصلت پرولتاری پیدا کند»، خود بیان نادرستی است از این طرز فکر که حزب کمونیست باید در شوراها ادغام شود و شوراها می توانند جانشین حزب کمونیست شوند. این طرز فکر اساساً نادرست و ارتجاعی است.

در تاریخچه انقلاب روسیه دوره ای وجود داشت که در آن شوراها با حزب پرولتاریا مخالفت داشتند و از سیاست عاملان بورژوازی دفاع می کردند. در آلمان نیز چنین بود. در کشورهای دیگر نیز ممکن است چنین باشد.

برای اینکه شوراها بتوانند وظایف تاریخی خود را به انجام رسانند، وجود یک حزب کمونیست قدرتمند ضروریست، حزبی که به سادگی خود را با شوراها «وفق» ندهد بلکه بتواند مراقبت کند که شوراها خود را با بورژوازی و سوسیال دمکراسی گارد سفید یعنی حزبی که از طریق فراکسیون هایش در شوراها می تواند آنها را وادار به پیروی از خود کند، «تطبيق» ندهند.

آنان که معتقدند حزب کمونیست باید خود را با شوراها وفق دهد، آنان که در یک چنین توافقی تقویت «خصلت پرولتاری» حزب را می بینند، هم به حزب و هم به شوراها خدمتی بسیار تردید آمیز می کنند و در حقیقت از درک حزب و شورا عاجز مانده اند. هر چه حزبی که در کشوری تشکیل می دهیم قدرتمندتر باشد «اندیشه شورائی» زودتر پیروز خواهد شد. امروزه بسیاری از «مستقل ها» و حتی سوسیالیستهای دست راستی نیز در گفتار از اندیشه شورائی دفاع می کنند. فقط زمانی می توانیم این عناصر را از تحریف اندیشه شورائی بازداریم که حزب کمونیست قدرتمندی داشته باشیم که بتواند در تعیین سیاست شوراها نفوذ داشته باشد و آنها را رهبری کند.

۹ - وجود حزب کمونیست نه تنها پیش از بدست گرفتن قدرت یا در جریان بدست گرفتن قدرت برای طبقه کارگر ضرورت دارد بلکه وجود آن پس از انتقال قدرت به طبقه کارگر نیز ضروری است. تاریخ حزب کمونیست روسیه که نزدیک به سه سال قدرت را در اختیار داشته است، نشان می دهد که پس از آن که طبقه کارگر قدرت را به دست گرفت نقش حزب کمونیست کاهش نیافت بلکه برعکس، بیشتر شد.

۱۰ - زمانی که پرولتاریا قدرت را بدست گرفت، حزب طبقه کارگر مانند گذشته فقط بخشی از طبقه کارگر خواهد بود. اما درست همان بخش از طبقه کارگر که پیروزی را ممکن ساخت. حزب کمونیست مدت بیست سال در روسیه و چند سالی در آلمان نه فقط با بورژوازی بلکه با آن دسته از «سوسیالیستها» که به عنوان عاملان بورژوازی در پرولتاریا رخنه کرده بودند مبارزه می کرد. وفادارترین، دوراندیش ترین و پیشروترین رزمندگان طبقه کارگر در صفوف حزب جای داشتند. تنها در صورتی که یک چنین سازمان منظمی از پیشرفته ترین بخش طبقه کارگر وجود داشته باشد، می تواند در فردای پیروزی انقلاب بر تمامی مشکلاتی که دیکتاتوری

پرولتاریا با آن روبرو می شود غلبه کند. در سازماندهی یک ارتش سرخ نوین کارگری، در انهدام واقعی دستگاه دولت بورژوائی و تهیه مقدمات برای جانشینی ساختمان دولت کارگری نوین، در مبارزه علیه گرایش های تنگ نظرانه صنفی میان گروههای کارگری، در مبارزه علیه «میهن پرستی» محلی و ناحیه ای، در بازکردن راه برای ایجاد انضباط نوین کارگری، حزب کمونیست در همه این زمینه ها نظری قطعی دارد. اعضای حزب کمونیست با سرمشق قرار دادن خود باید الهام بخش اکثریت طبقه کارگر باشند و آنها را رهبری کنند.

۱۱ - ضرورت وجود حزب سیاسی پرولتاریا فقط با برانداختن کامل طبقات از میان می رود. در راه این پیروزی نهائی کمونیسم، ممکن است اهمیت تاریخی این سه شکل اصلی تشکیلات پرولتری کنونی (حزب، شورا و اتحادیه کارگری) تغییر کند و به تدریج نوع واحدی از تشکیلات کارگری از درون آن سربرآورد. اما حزب کمونیست تنها زمانی کاملاً در طبقه کارگر ادغام خواهد شد که دیگر کمونیسم هدفی نباشد که کسی برای رسیدن به آن بجنگد و تمام طبقه کارگر کمونیست شده باشد.

۱۲ - دومین کنگره بین الملل کمونیستی نه تنها بطور کلی مأموریت تاریخی حزب کمونیست را تأیید می کند بلکه به پرولتاریای سراسر جهان نشان می دهد (البته به شکلی بسیار کلی) که ما به چه نوع حزب کمونیستی نیاز داریم.

۱۳ - بین الملل کمونیستی بر این اعتقاد است که حزب کمونیست بخصوص در دوران دیکتاتوری پرولتاریا باید بر پایه مرکزیت آهنین پرولتری استوار شود. حزب کمونیست برای رهبری موفقیت آمیز طبقه کارگر در دوران جنگ داخلی سخت و طولانی باید انضباط آهنین نظامی در میان صفوف خود برقرار کند. تجربه حزب کمونیست روسیه که سه سال رهبری طبقه کارگر را در جنگ داخلی به عهده داشت نشان می دهد که بدون انضباط آهنین، بدون مرکزیت کامل و بدون اعتماد کاملاً رفاقت آمیز همه سازمانهای حزبی به مرکزیت آن، پیروزی کارگران غیرممکن است.

۱۴ - حزب کمونیست باید بر پایه مرکزیت دمکراتیک استوار گردد. اصول اساسی مرکزیت دمکراتیک عبارتند از: انتخاب اعضای بالای حزب توسط اعضای پائین، اجرای ضروری و الزامی همه دستورهای که از اعضای بالا می رسد، وجود مرکزیت مقتدر حزب که اختیارش بطور همه جانبه و بی چون چرا در دوره کنگره ها برای همه رفقای رهبری کننده حزب شناخته شده باشد.

۱۵ - برخی از احزاب کمونیست اروپا و آمریکا در نتیجه «محاصره هائی» که از سوی بورژوازی علیه کمونیستها صورت می گیرد ناگزیر شده اند فعالیت زیرزمینی داشته باشند. باید در نظر داشت که در یک چنین شرایطی که ممکن است اصل انتخابات دقیقاً رعایت نشود، باید اعضای رهبری کننده حزب، همچنان که در روسیه سابقه دارد، این حق را داشته باشند که اعضاء را برای همکاری به میان خود بپذیرند. حزب کمونیست (بطوری که گروهی از کمونیستهای آمریکایی مطرح کردند) در «حالت محاصره» نمی تواند در خصوص هر موضوع مهمی از همه پرسشی های دمکراتیک استفاده کند، در عوض هسته مرکزی حزب باید این حق را داشته باشد که در مواقع اضطراری درباره همه اعضای حزب تصمیم های لازم را اتخاذ کند.

۱۶ - در حال حاضر دفاع از «خود مختاری» وسیع برای سازمانهای محلی حزب فقط صفوف حزب کمونیست را تضعیف می کند و به کارایی حزب لطمه می زند و گرایشهای آنارشستی و اخلاص گرانه خرده بورژوائی را تقویت می کند.

۱۷ - در کشورهایی که بورژوازی یا سوسیال دمکراتهای ضدانقلابی هنوز قدرت را در دست دارند، احزاب کمونیست باید بدانند که چگونه فعالیت های علنی (قانونی) و غیرعلنی

(غیرقانونی) را بطور منظم با هم درآمیزند. فعالیت های علنی باید همیشه با نظارت عملی حزب زیرزمینی انجام گیرند. فراکسیون های پارلمانی حزب کمونیست چه در مؤسسات محلی و چه در مؤسسات مرکزی حکومت باید کاملاً زیر نظر حزب قرار گیرند، صرف نظر از اینکه حزب در آن شرایط قانونی باشد یا غیرقانونی. نمایندگانی که به هر نحوی از اطاعت قوانین حزبی خودداری می کنند باید از حزب اخراج گردند.

مطبوعات علنی (روزنامه ها و بنگاههای انتشاراتی) باید کاملاً و بدون هیچ شرطی از تمام حزب و کمیته مرکزی آن تبعیت کنند. در این مورد هیچ گذشتی پذیرفتنی نیست.

۱۸ - اساس تمام فعالیت های تشکیلاتی حزب کمونیست باید مبتنی بر ایجاد «هسته های کمونیستی» در جاهایی باشد که پرولتاریا و نیمه پرولتاریا، هر چند به تعداد کم، در آنجا وجود دارند. در هر شورائی، در هر اتحادیه ای، در هر تعاونی، در هر کارخانه، در هر شورای مستأجران و هر جایی که حتی سه نفر زندگی می کنند و علاقه ای به کمونیسم دارند، بلافاصله باید یک هسته کمونیستی تشکیل شود. تنها تشکیلات محکم کمونیست هاست که به پیشتاز طبقه کارگر امکان می دهد رهبری تمام طبقه را به عهده بگیرد. تمام هسته های کمونیستی که در سازمانهای غیرحزبی فعالیت می کنند باید بدون قید و شرط از کل تشکیلات حزب تبعیت کنند، صرف نظر از اینکه کار حزب در آن شرایط قانونی باشد یا غیرقانونی. هسته های کمونیستی از هر نوع، باید از لحاظ سلسله مراتب دقیقاً تابع یکدیگر باشند.

۱۹ - تقریباً در همه جا حزب کمونیست به صورت یک حزب شهری یعنی حزب کارگران صنعتی که بیشتر در شهرها زندگی می کنند تشکیل می شود. حزب کمونیست برای آسان کردن و پیش انداختن پیروزی طبقه کارگر، باید نه فقط حزب شهرها بلکه حزب روستاها هم بشود. حزب کمونیست باید دامنه فعالیت های تبلیغاتی و تشکیلاتی خود را به میان کارگران کشاورزی و دهقانان کوچک و متوسط بکشاند. حزب کمونیست باید به تشکیل هسته های کمونیستی در روستاها توجه خاص داشته باشد.

تشکیلات بین المللی پرولتاریا، تنها در صورتی قدرتمند می شود که در تمامی کشورهایی که کمونیستها زندگی و مبارزه می کنند، عقاید و نظریات مربوط به نقش حزب کمونیست که در این جا فشرده آن گفته شد، به خوبی ریشه دوانیده باشد. بین الملل کمونیستی از تمام اتحادیه های کارگری که اصول آن را به رسمیت بشناسند و حاضر به جدائی از بین الملل زرد باشند برای شرکت در کنگره خود دعوت به عمل می آورد. بین الملل کمونیستی از اتحادیه های کارگری سرخی که اصول کمونیستی را به رسمیت بشناسند، یک بخش بین المللی تشکیل می دهد. بین الملل کمونیستی همکاری با سازمانهای کارگری غیرحزبی را که مایل به «مبارزه انقلابی جدی در برابر بورژوازی اند» رد نخواهد کرد، اما در عین حال بین الملل کمونیستی پیوسته به کارگران سراسر جهان تأکید می کند که :

الف) حزب کمونیست نخستین و اساسی ترین سلاح رهایی بخش طبقه کارگر است. امروز در هر کشوری فقط وجود گروهها و گرایشهای کمونیستی کافی نیست. بلکه باید حزب کمونیست داشته باشیم.

ب) در هر کشوری باید فقط یک حزب کمونیست وجود داشته باشد.

ج) حزب کمونیست باید بر اساس اصل مرکزیت قاطع بنا شود و در دوره جنگ داخلی باید انضباط نظامی بر صفوف آن حکمفرما باشد.

د) حزب کمونیست در هر کجا که حتی چند نفر پرولتر و نیمه پرولتر زندگی می کنند، باید یک هسته سازمان یافته داشته باشد.

ه) در هر سازمان غیرحزبی باید یک هسته حزب کمونیست که دقیقاً تابع حزب باشد، وجود داشته باشد.

و) حزب کمونیست در همان حالی که قاطعانه و به سختی از برنامه و تاکتیک های انقلابی کمونیسم طرفداری می کند، باید همیشه با سازمانهای وسیع کارگری از نزدیک در تماس باشد و از سکتاریسم همانقدر بپرهیزد که از بی اصولی.

حزب و طبقه

تزه های مربوط به نقش حزب کمونیست در انقلاب پرولتری که در دومین کنگره بین الملل کمونیستی به تصویب رسید ریشه ای عمیق و اصیل در آئین مارکسیسم دارد. این تزه ها در ابتدا به تعیین روابط بین حزب و طبقه می پردازد و سپس ثابت می کند که حزب طبقاتی فقط بخشی از خود طبقه نه تمام یا حتی اکثریت آن را می تواند در صفوف خود جای دهد. این نکته مسلم را می شد بهتر از این تأکید کرد به شرط آنکه گفته می شد فقط در صورتی می توان از طبقه حرف زد که اقلیتی از آن طبقه که مایل به تشکل خود در حزب سیاسی است، به وجود آمده باشد.

پس بنابر روش انتقادی ما طبقه اجتماعی چیست؟ آیا می توان صرفاً با شناخت عینی و بیرونی شرایط عمومی اقتصادی و اجتماعی، گروه بزرگی از افراد را که موقعیت مشابهی در رابطه با جریان تولید دارند، طبقه نامید؟ این به نظر کافی نمی رسد. ما در روش خود صرفاً به تعریف ساختمان اجتماعی در لحظه ای معین آنطور که هست نمی پردازیم و صرفاً با یک خط موهوم هم تمام افراد جامعه را آنگونه که در طبقه بندیهای اسکولاستیک طبیعت گرایان دیده می شد، به دو گروه تقسیم نمی کنیم. شیوه نقد مارکسیستی، جامعه انسانی را در حرکت و تکاملش در مسیر زمان می نگرد و از یک معیار اساساً تاریخی و دیالکتیکی بهره می جوید، بدین معنی که ارتباط حوادث را در تأثیر متقابل آنها مطالعه می کند.

روش دیالکتیکی بجای آن که (مانند روش متافیزیکی قدیم) تصویر ثابتی از جامعه در یک لحظه معین ارائه دهد و سپس برای تشخیص مقوله های گوناگونی که افراد تشکیل دهنده تصویر را باید به آنها تقسیم کند به بررسی تصویر بنشیند، تاریخ را همچون فیلمی می داند که صحنه هایش یکی پس از دیگری به نمایش درمی آید. طبقه را باید در ویژگیهای برجسته این حرکت جستجو و مشخص کرد.

در استفاده از روش اول آمارگران حرفه ای و جمعیت نگاران (و اگر باشند کوه نظران) تقسیم بندی های ما را از نو بررسی خواهند کرد و خواهند گفت که طبقات از دو یا سه و چهار و حتی از صد و هزار نیز بیشترند، البته با توجه به درجه بندیهای متوالی و تداخل طبقات غیرقابل تعریف از هم جدا گشته اند. اما در روش دوم برای مشخص کردن آن بازیگر اصلی تراژدی تاریخی یعنی طبقه و برای تعریف خصوصیات، فعالیتها و هدفهای آن که در ویژگیهای ظاهراً یکسان میان گروهی از واقعیت های متغییر معین می شود، از معیارهای کاملاً متفاوتی بهره می جوئیم، در همان حال عکاس فقیر آمار هر یک از این موردها را فقط به عنوان رشته خشکی از یافته های بی جان ثبت خواهد کرد.

بنابراین برای بیان این نکته که طبقه ای وجود دارد و در لحظه معینی از تاریخ عمل می کند، کافی نیست که مثلاً تعداد بازرگانانی را که در زمان لوئی چهاردهم در پاریس بودند، یا تعداد مالکان انگلیس در سده هجدهم یا تعداد کارگران صنایع تولیدی بلژیک در آغاز سده نوزدهم را

بدانیم. به جای این مجبور خواهیم بود که یک دوره تاریخی را از لحاظ منطقی پژوهش کنیم. و نیز مجبور خواهیم بود که یک جنبش اجتماعی و از این رو سیاسی به راه بیاندازم که راهش را از میان فراز و نشیب ها، شکستها و پیروزیها بگشاید و همواره آشکارا از مجموع منافع قشرهایی که عملکرد شیوه تولید و دگرگونیهای آنها را در موقعیت خاصی قرار داده است، دفاع کنیم.

این همان روش تحلیلی است که فردریش انگلس آن را در یکی از نخستین مقالات کلاسیک خود بکار برد و در آنجا توضیح یک رشته از جنبش های سیاسی مربوط به تاریخ طبقه کارگر انگلیس را تهیه کرد و بدین ترتیب وجود مبارزه طبقاتی را به اثبات رساند. این مفهوم دیالکتیکی طبقه به ما اجازه می دهد که بر اعتراضات رنگ باخته آمارگر غلبه کنیم. او دیگر حق ندارد طبقات مخالف را بر صحنه تاریخ با چنان تقسیم بندی روشنی در نظر گیرد که گویی گروههای مختلف سرود خوان صحنه تئاتر هستند. او نمی تواند نتیجه گیریهای ما را با این استدلال رد کند که در منطقه تماس، قشرهای تعریف ناپذیری وجود دارند که از جداره آنها افراد می تراوند، زیرا این دگرگونی سیمای تاریخی طبقاتی را که علیه یکدیگر متحد شده اند تغییر نمی دهد. بنابراین مفهوم طبقه نباید در ذهن ما تصویری ایستا بلکه تصویری پویا بر جای گذارد. هر گاه یک گرایش اجتماعی یا جنبشی را بیابیم که پایانی معین داشته باشد، آن گاه به وجود طبقه به مفهوم واقعی کلمه پی می بریم. اما در آن هنگام حزب طبقاتی به صورت مادی آن و نه به صورت رسمی وجود دارد. یک حزب فقط زمانی زنده است که آئین و روش عمل معینی داشته باشد. حزب یک مکتب اندیشه سیاسی است و بنابراین یک سازمان سیاسی است. نخستین خصوصیت حزب آگاهی و دومین خصوصیت آن اراده و یا به عبارت دقیق تر کوشش در جهت یک هدف نهائی است. بدون این دو خصوصیت نمی توانیم تعریفی از طبقه بدست بدهیم. همان گونه که پیش از این گفتیم، کسی که واقعیت ها را به صورت جامد بررسی می کند، ممکن است در شرایط زندگی قشرهای کم و بیش بزرگ شباهت هائی بیابد، اما هیچ اثری در تکامل تاریخ نخواهد گذاشت. تنها در یک حزب طبقاتی است که ما این دو خصوصیت را به صورت متمرکز و واقعیت یافته مشاهده می کنیم. طبقه زمانی به وجود می آید که شرایط و روابط معینی که زائیده تحکیم نظام های جدید تولید است به وجود آید. برای مثال می توان به تأسیس کارخانه های بزرگی اشاره کرد که نیروی کار عظیمی را استخدام و تربیت می کنند. هم چنین منافع یک چنین جمعی به تدریج به صورت آگاهی دقیق تری مجسم می شود که کم کم در گروههای کوچک این جمع شکل می گیرد. زمانی که توده ها به عمل کشانده می شوند فقط این نخستین گروهها هستند که می توانند پایان نهائی را پیش بینی کنند و این آنها هستند که بقیه را حمایت و رهبری می کنند.

هنگامی که به پرولتاریای کنونی اشاره می کنیم، باید این جریان را نه در رابطه با یک طبقه بندی صنفی، بلکه در رابطه با کل طبقه در نظر بگیریم. سپس می توان پی برد که چگونه یک آگاهی دقیق تر از همانندی منافع به تدریج به وجود می آید، اما این آگاهی نتیجه چنان تجربیات و عقاید پیچیده ای است که آن را فقط در میان گروه های معدودی متشکل از عناصر انتخابی هر مقوله یا دسته بندی می توان یافت. در واقع فقط اقلیت پیشتازی می توانند از فعالیت جمعی که متوجه هدفهای عمومی تمام طبقه است و در درونش طرح تغییر کل رژیم اجتماعی نهفته است، دید روشنی داشته باشد.

آن گروهها و اقلیت ها چیزی جز حزب نیستند. هنگامی که تشکیل حزب (که البته هیچ گاه بدون موانع، بحرانها و کشمکش های داخلی نخواهد بود) به مرحله معینی رسید، آنگاه می توان گفت که یک طبقه فعال وجود دارد. اگر چه حزب فقط شامل بخشی از طبقه می شود اما فقط

حزب است که می تواند به طبقه وحدت عمل و حرکت ببخشد، چون عناصری را به هم می پیوندند که در آن سوی حدود مقولات و دسته بندی ها و مکانهای جغرافیایی، به طبقه حساسیت دارند و نماینده آن هستند.

از اینجا معنی این واقعیت اساسی روشن می شود. حزب تنها بخشی از طبقه است. کسی که از جامعه تئوری ایستا و انتزاعی دارد و طبقه را عرصه ای پهناور با هسته کوچک، یعنی حزب در درونش نمی شناسد ممکن است به سادگی به این نتیجه برسد: بخشی از طبقه که بیرون از حزب قرار دارد و تقریباً همیشه اکثریت را تشکیل می دهد باید از ارزش و «حق» بیشتری برخوردار باشد. اما اگر بخاطر آورده شود که افراد آن توده بزرگ باقیمانده هنوز نه آگاهی طبقاتی دارند و نه اراده طبقاتی و فقط برای هدفهای خودخواهانه خود، صنف خود، روستا و ملت خود زندگی می کنند، آنگاه به خوبی می توان دریافت که برای تضمین فعالیت کل طبقه در حرکت تاریخی اش باید ارگانی داشت که الهام بخش طبقه باشد و آن را متحد و رهبری کند یا به عبارت دیگر آن را اداره کند. آنگاه می توان دریافت که حزب در واقع یک هسته حیاتی است که بدون آن دلیلی ندارد تمام توده های باقیمانده را نیروی محرک بدانیم.

طبقه به حزب نیاز دارد، چون برای زیستن و فعالیت کردن در تاریخ باید درباره آن عقیده ای قاطع داشته باشد و نیز دارای هدفی باشد که به آن برسد.

فقط در مفهوم واقعی انقلابی، رهبری فعالیت طبقه به حزب سپرده می شود. تحلیل اصولی و تجربه های تاریخی به ما امکان می دهد که هر گرایشی را که منکر ضرورت و برتری کارکرد حزب می شود، به آسانی به ایدئولوژی های خرده بورژوازی و ضد انقلابی تبدیل کنیم. اگر این کار بر یک دیدگاه دمکراتیک مبتنی باشد، باید مشمول همان انتقادی شود که مارکسیسم برای رد اصول مطلوب لیبرالیسم بورژوازی از آن استفاده کرد.

کافی است بخاطر آوریم که اگر آگاهی انسانها نتیجه و نه علت خصوصیات محیطی باشد که ناگزیر از زندگانی و فعالیت در آن هستند، در این صورت استثمارشدگان، گرسنگان و کم غذایان قاعدتاً هرگز قادر نخواهند بود خود را با ضرورت سرنگون کردن استثمارگران مرفه و شکم باره که همه امکانات و وسایل رفاهی را در اختیار دارند، متقاعد سازند. این فقط یک استثناء است. دمکراسی انتخاباتی بورژوازی درصدد به دست آوردن رأی توده هاست چون می داند که پاسخ اکثریت همیشه به نفع طبقه ممتاز خواهد بود و «حق» حکومت کردن و جاودان کردن استثمار را به آسانی به آنها واگذار خواهد کرد.

با زیاد یا کم شدن اقلیت کوچک «رأی دهندگان» بورژوا در روابط تغییری ایجاد نخواهد شد. بورژوازی نه تنها با اکثریت تمام شهروندان، بلکه با اکثریت همه کارگران بر روی هم حکومت می کند.

بنابراین اگر حزب برای داوری در مورد فعالیت ها و ابتکاراتی که خود به تنهایی مسئولیت آنها را بر عهده دارد از تمام توده کارگران دعوت کند، مسلماً رأی به دست می آورد که نتیجه آن به نفع بورژوازی است. روشنگری، پیشتازی و انقلابی بودن این رأی همیشه از آن توصیه ای که از صفوف حزب متشکل می رسد کمتر خواهد بود و از همه مهم تر، آگاهی از منافع واقعاً جمعی کارگران و نتیجه نهائی مبارزه انقلابی را کمتر القاء می کند. مفهوم حق پرولتاریا برای رهبری فعالیت طبقاتی خود فقط تجریدی تهی از هر گونه معنی مارکسیستی است. در پس این حق، اشتیاق به رهبری حزب انقلابی برای بزرگتر کردن خود با جذب قشرهای رشد نیافته تر، دیده می شود. چون همچنان که حزب تدریجاً بزرگتر می شود، نتایج حاصل به مفاهیم بورژوائی و محافظه کارانه نزدیکتر و نزدیکتر می شود.

اگر ما نه تنها با تحقیق نظری، بلکه با تجربه هایی که تاریخ در اختیارمان گذارده نیز شواهدی را جستجو می کردیم، محصول بیشتری برمی داشتیم. به یاد بیاوریم که قرار دادن « حس مشترک » خوب توده ها در برابر « شرارت » اقلیتی تهییج گر و تظاهر به موضع گیری مساعد در جهت منافع کارگران و در همان حال پا گذاشتن در مسیر شدیدترین انزجار نسبت به حزبی که تنها وسیله کارگران برای ضربه زدن بر منافع استثمارگران است، نمونه ای از رفتار قالبی بورژوازی است. جریانهای دست راستی جنبش کارگران یعنی مکتب سوسیال دمکراتیک که اصول ارتجاعی آن آشکارا در تاریخ نمایان شده، پیوسته توده ها را در برابر حزب می گذارد و وانمود می کند که می تواند اراده طبقه را با به دست آوردن قشر اجتماعی گسترده تری از چهارچوب محدود حزب به خود اختصاص دهد. آنها وقتی در عمل نتوانند حزب را به بیرون از مرزهای اصول نظری انضباطی خویش هدایت کنند، سعی می کنند که ثابت کنند که ارگانهای اصلی حزب نباید همان ارگانهایی باشند که توسط عده معدودی از اعضای حزب برگزیده می شوند بلکه باید کسانی باشند که برای وظایف پارلمانی توسط تعداد بیشتری انتخاب شده باشند. در واقع گروههای پارلمانی همیشه از راست ترین جناح های حزب خویش سر بر می دارند.

علت انحطاط احزاب سوسیال دمکرات بین الملل دوم و این که ظاهراً کمتر از توده های غیرمتشکل انقلابی اند، این است که آنها چون روشهای کارگرزدگی و کارگرگرایی را در پیش گرفته اند خصلت حزبی ویژه خود را از دست داده اند. به عبارت دیگر آنها دیگر نقش پیشاهنگ را که در پیشاپیش طبقه حرکت می کند نداشتند بلکه بمثابة بیان مکانیکی طبقه در یک نظام انتخاباتی و صنفی بودند که در آن به قشرهایی که کمترین آگاهی و بیشترین بستگی را به خواست های خود پسندانه طبقه کارگر دارند، اهمیت و اعتبار یکسانی داده می شود. در مقابل این بیماری همه جاگیر، حتی قبل از جنگ بخصوص در ایتالیا گرایش به وجود آمد که از انضباط درون حزبی دفاع می کرد، عضویت افراد جدیدی را که هنوز اصول انقلابی حزب را جذب نکرده بودند نمی پذیرفت، با استقلال گروههای پارلمانی و ارگانهای محلی مخالف بود و تصفیه عناصر خائن را از صفوف حزب توصیه می کرد. این روش، پادزهر واقعی اصلاح طلبی شناخته شده است و شالوده اصول نظری و عملی بین الملل سوم است که اهمیت خاصی به نقش حزب می دهد: حزبی که متمرکز و با انضباط است و شناخت روشنی از اصول و تاکتیک ها دارد. همین بین الملل سوم شکست احزاب سوسیال دمکرات بین الملل دوم را هرگز شکست همه احزاب پرولتری نمی دانست بلکه آن را شکست ارگانهایی می دانست که فراموش کرده بودند زمانی حزب بودند و به صورت حزب عمل نمی کرده اند.

اعتراض های دیگری هم نسبت به مفهوم کمونیستی نقش حزب وجود دارد. این اعتراض ها به نوع دیگری به واکنش های انتقادی و تاکتیکی در برابر انحطاط اصلاح طلبانه مربوط می شود: این اعتراض ها متعلق به مکتب سندیکالیستی است که طبقه را در اتحادیه های کارگری معتقد به مبارزه اقتصادی می نگرد و وانمود می کند که این اتحادیه ها ارگانهایی هستند که می توانند طبقه را در انقلاب رهبری کنند.

به دنبال دوره های کلاسیک سندیکالیسم فرانسوی، ایتالیایی و آمریکایی، این اعتراضات به ظاهر دست چپی راه حل تازه را در گرایش هایی یافتند که در کنار بین الملل سوم قرار داشتند.

این گرایش ها ، چنانچه اصول و نتایج تاریخی حاصل از آنها را نقد و بررسی کنیم ، به سادگی درمی یابیم که چیزی جز ایدئولوژی نیمه بورژوازی نیستند.

این گرایشها می خواهند طبقه را در چارچوب سازمان متعلق به خودش که مطمئناً از ویژگیهای طبقه و مهم ترین ویژگی آن است، یعنی در اتحادیه های کارگری یا صنفی که پیش از حزب سیاسی به وجود می آیند و بیشترین توده ها را به خود جذب می کنند و از آن طریق رابطه بهتری با کل طبقه کارگر پیدا می کنند، به رسمیت بشناسند. اما از یک دیدگاه انتزاعی، گزینش چنین معیاری نشانه ای از احترام ناآگاهانه به همان دروغ دمکراتیکی است که بورژوازی برای تأمین قدرت خود با دعوت اکثریت مردم به گزینش حکومت خودشان به آن تکیه می کند. از یک دیدگاه نظری دیگر، زمانی که چنین روشی سازمان جامعه نوین را به اتحادیه های کارگری واگذار می کند و مانند اقتصاددانهای ارتجاعی خواستار استقلال و عدم تمرکز کارکردهای تولید می شود، با مفاهیم بورژوایی جور درمی آید. اما قصد ما در اینجا ارائه یک تحلیل انتقادی کامل از اصول سندیکالیستی نیست. کافی است با در نظر گرفتن نتیجه تجربه های تاریخی یادآور شویم که اعضاء جناح راست افراطی جنبش پرولتری همیشه از همان دیدگاه یعنی نمایندگی طبقه کارگر توسط اتحادیه های کارگری دفاع کرده اند؛ در واقع آنان می دانند که با این کار جنبش را به همان دلایل ساده ای که قبلاً بیان کردیم ، تضعیف و ساکت می کنند. امروز خود بورژوازی نسبت به تشکل طبقه کارگر در اتحادیه های کارگری همگامی و تمایلی که هرگز غیرمنطقی هم نیست نشان می دهد. در واقع قشرهای هوشیار بورژوازی به سادگی اصلاحاتی را در دولت و مجلس نمایندگان می پذیرند تا جای بیشتری به اتحادیه های غیرسیاسی بدهند و حتی توجه بیشتری به ادعاهای آنان برای نظارت بر نظام تولیدی بکنند. بورژوازی احساس می کند تا زمانی که فعالیت طبقه کارگر به پاره ای از خواسته های فوری اقتصادی محدود شود که حرفه به حرفه طرح می شوند وضع موجود حفظ می شود و از تشکیل شعور خطرناک سیاسی، یعنی تنها شعوری که انقلابی است زیرا هدفش ضربه زدن به نقطه ضعف دشمن و کسب قدرت است جلوگیری می کند.

اما سندیکالیستهای گذشته و حال همواره بر این حقیقت آگاه بوده اند که کنترل بیشتر اتحادیه های کارگری را عناصر دست راستی به عهده دارند و دیکتاتوری رهبران خرده بورژوا بر توده ها، بر بوروکراسی اتحادیه ای بیشتر از مکانیسم انتخاباتی احزاب قلابی سوسیال دمکراتیک مبتنی است. از این رو سندیکالیستها، همراه با عناصر بسیاری که صرفاً در مقابل عمل اصلاح طلبانه واکنش نشان می دادند، خود را وقف مطالعه شکل های جدید تشکیلات اتحادیه ای کردند و اتحادیه های نوینی به وجود آوردند که مستقل از اتحادیه های گذشته بودند. چنین تدبیری از لحاظ علمی نادرست بود چون از معیار اساسی تشکیلات اقتصادی یعنی پذیرش خود به خود تمام کسانی که بخاطر نقش خویش در تولید مقام معینی دارند بی آنکه نیاز به اعتقادات سیاسی خاص یا تعهدات خاصی برای فعالیت هایی باشد که حتی مستلزم فدا کردن زندگیشان است، فراتر نمی رفت. علاوه بر این، اگر ما در جستجوی « تولید کنندگان » باشیم، ممکن است که از حدود «صنف» خارج نشویم ، حال آنکه حزب طبقه با در نظر گرفتن «پرولتاریا» در صفوف بسیار گسترده و موقعیت و فعالیت هایش، به تنهایی قادر است که روحیه انقلابی طبقه را بیدار کند. بنابراین آن تدبیری که از لحاظ علمی نادرست بود، در عمل نیز نارسا درآمد.

با وجود همه اینها اینگونه دستور العمل ها امروز نیز خواستار دارد. تفسیر نادرست علت گرایی مارکسیستی و مفهوم محدود نقشی که « آگاهی » و « اراده » ، با توجه به تأثیر اصلی عوامل اقتصادی در تشکل نیروهای انقلابی بر عهده دارند، موجب شد که گروه بزرگی از مردم

در جستجوی سیستم « مکانیکی » تشکیلاتی باشند که تقریباً خودکار توده ها را بر اساس نقش هر فرد در تولید متشکل می کند. بر طبق این پندارها ، یک چنین تدبیری به خودی خود کافی است تا توده را آماده کند و با حداکثر کارایی انقلابی خود به سوی انقلاب سوق دهد.

بدین سان این راه حل موهوم از نو مطرح می شود که عبارت است از قبول اینکه رفع نیازهای روزانه اقتصادی را می توان با نتیجه نهائی سرنگونی نظام اجتماعی، از طریق تکیه به یک شکل سازمانی به منظور حل آنتی تز کهنه میان دستاوردهای محدود و تدریجی و برنامه حداکثر انقلابی، سر به سر کرد. اما همانگونه که به درستی در یکی از تصمیم گیری های اکثریت حزب کمونیست آلمان در هنگامی که این مسائل (که بعدها باعث جدایی کمونیستهای چپ آلمان گردید) مخصوصاً در آلمان شدید بود، گفته شد «انقلاب مسئله شکل سازماندهی نیست».

لازمه انقلاب سازماندهی نیروهای فعال و مؤثری است که به موجب اصول و هدف نهائی متحد شده اند. قشرهای بزرگ و افراد پرشماری بیرون از این سازمان بجا خواهند ماند که حتی از نظر مادی متعلق به طبقه ای هستند که انقلاب به نفع آنها به پیروزی می رسد. اما طبقه به برکت فعالیتهای نیروهایی که با دردهای تاریخ از بطن خود به وجود آورده است زنده می ماند، مبارزه و پیشرفت می کند و پیروز می شود. طبقه از تجانس نزدیک شرایط اقتصادی که به نظر ما نخستین نیروی محرک گرایش به درهم کوبیدن و رفتن به آن سوی شیوه کنونی تولید است، به وجود می آید. اما برای به عهده گرفتن این وظیفه سنگین، طبقه باید اندیشه ، روش انتقادی، اراده معطوف به هدفهای دقیق که از راه پژوهش و انتقاد تعیین می شود و سازمان مبارزاتی خاص خود را داشته باشد تا بتواند از تلاشها و فداکاریهای دسته جمعی اش با بیشترین حد کارایی استفاده کند. حزب ترکیبی است از همه آنچه گفته شد.

حزب و فعالیت طبقاتی

در یکی از مقاله های پیش که به تشریح برخی مفاهیم نظری پایه ای پرداختیم ، نه تنها نشان دادیم که هیچ تناقضی در این نیست که حزب سیاسی طبقه کارگر، یعنی وسیله ضروری مبارزه برای رهایی این طبقه ، در صفوف خود فقط بخشی یا اقلیتی از طبقه را متشکل می کند بلکه همچنین نشان دادیم که در یک جنبش تاریخی نمی توان از طبقه سخن گفت مگر آنکه حزبی وجود داشته باشد که با آگاهی دقیق تر از این جنبش و هدفهایش خود را به هنگام مبارزه در مقام پیشتاز این جنبش قرار دهد.

بررسی دقیق تر وظایف تاریخی طبقه کارگر در مسیر انقلابی خویش، چه پیش از سرنگون کردن قدرت استثمارگران و چه پس از آن، تنها تأکیدی است بر ضرورت الزام آور وجود یک حزب سیاسی که باید تمام مبارزه طبقه کارگر را رهبری کند. برای اینکه تصور درست و روشنی از ضرورت « تکنیکی » حزب داشته باشیم ، نخست باید به – حتی اگر منطقی هم به نظر نرسد – بررسی وظایفی بپردازیم که طبقه کارگر باید بعد از رسیدن به قدرت و بعد از بیرون کشیدن کنترل ماشین اجتماعی از دست بورژوازی انجام دهد.

بعد از به دست گرفتن کنترل دولت، پرولتاریا باید وظایف پیچیده ای را به عهده بگیرد. طبقه کارگر علاوه بر سرنگون ساختن بورژوازی و بدست گرفتن رهبری و اداره مسائل عمومی باید به ساختن دستگاه اداری و حکومتی کاملاً نوین و متفاوتی بپردازد که هدفهای بینهایت پیچیده تر از هدفهای دستگاههایی است که امروزه هنر حکومت کردن را تشکیل می دهند. لازمه

اجرای این کارها تشکل افرادی است که بتوانند فعالیت‌های گوناگون انجام دهند، مسائل گوناگون را بررسی کنند و معیارهای خاصی را در قسمتهای مختلف زندگی جمعی بکار ببرند. این معیارها از اصول انقلابی کلی مشتق می‌شوند و منطبق با ضرورتی هستند که طبقه کارگر را وادار می‌کند برای برقراری روابط اجتماعی جدید، زنجیرهای رژیم گذشته را بگسلد.

اشتباهی اساسی است اگر معتقد باشیم رسیدن به یک چنین درجه‌ای از آمادگی و تخصص فقط با سازماندهی کارگران بر اساس صنفتشان و بر طبق وظایف سنتی آنها در رژیم گذشته ممکن می‌شود. وظیفه ما این نیست که کمک‌های حاصل از صلاحیت فنی کارگرانی را که در گذشته برای سرمایه‌داران یا عناصر وابسته به آنها کار می‌کردند از میان برداریم و به جایش آموزش و تجربه بهترین کارگران را کارخانه به کارخانه بنشانیم؛ در عوض ما با مسائلی روبرو خواهیم شد که بسیار پیچیده‌تر خواهند بود و حلشان به مجموعه‌ای از تدارکات سیاسی، اداری و نظامی احتیاج خواهد داشت. یک چنین تدارکی که باید با وظایف تاریخی انقلاب پرولتری کاملاً منطبق شود، فقط با وجود حزب تضمین می‌گردد. در واقع حزب سیاسی تنها سازمانی است که از یک سو تصویری کلی و تاریخی از جریان انقلابی و ضرورت‌هایش دارد و از سوی دیگر دارای انضباط تشکیلاتی سختی است که همه وظایف و کارکردهای ویژه‌اش را تابع هدف کلی و نهایی طبقه می‌کند.

حزب مجموعه‌ای از مردمی است که نظر عمومی مشترکی از مسیر تاریخی دارند، تصور درستی از هدف نهایی طبقه‌ای که نماینده آن هستند دارند و برای مسائل گوناگونی که پرولتاریا پس از رسیدن به قدرت با آن روبرو خواهد شد، پیشاپیش یک رشته راه حل آماده کرده‌اند. به همین دلیل است که فرمانروایی طبقه فقط می‌تواند فرمانروایی حزب باشد. پس از این ملاحظات کوتاه که در بررسی اجمالی انقلاب روسیه هم دیده می‌شود، اکنون به بررسی مرحله پیش از به قدرت رسیدن پرولتاریا بپردازیم تا نشان دهیم که عمل انقلابی طبقه علیه قدرت بورژواها فقط می‌تواند یک عمل حزبی باشد.

نخست، روشن است که اگر حزب یعنی ارگانی که برای حل مسائل بسیار پیچیده و دشوار دوره دیکتاتوری پرولتاریا لازم است از مدتها پیش به پی ریزی بنای عقیدتی و تجربی‌اش نپردازد، پرولتاریا به مرحله بلوغ نخواهد رسید.

حزب ارگان مسلم تمام فعالیت‌های طبقاتی است، حتی اگر ضرورت‌های فوری مبارزاتی را که باید منجر به سرنگونی انقلابی بورژوازی شود، در نظر بگیریم. در حقیقت نمی‌توان از یک فعالیت اصیل طبقاتی یعنی فعالیتی که فراتر از منافع صنفی و علایق فوری است صحبت کنیم مگر آنکه فعالیت حزبی وجود داشته باشد.

وظیفه حزب پرولتاریا در روند تاریخی اساساً به قرار زیر است :

در جامعه سرمایه‌داری همیشه روابط اقتصادی و اجتماعی برای پرولتاریا تحمل‌ناپذیر است و در نتیجه کارگران مجبور می‌شوند برای از میان برداشتن آن روابط کوشش کنند. با حوادث پیچیده‌ای که پیش می‌آید، قربانیان این روابط به این نتیجه می‌رسند که در مبارزه طبیعی خود علیه رنج‌ها و سختی‌هایی که بسیاری از مردم با آن دست به گریبانند، راه‌های فردی کافی نیست. از این رو برای افزایش دامنه نفوذ خود بر شرایط اجتماعی خاصی که بر آنها تحمیل شده است مجبور می‌شوند فعالیت‌های جمعی را تجربه کنند اما توالی این تجربه‌ها در سراسر راه رشد نظام اجتماعی سرمایه‌داری کنونی به این نتیجه مسلم می‌انجامد که تا زمانی که کارگران برکنار از حدود منافع محلی، ملی و صنفی، کوشش‌های خود را یکی نکرده باشند و نیز کوشش‌های خود را بر هدفی یکپارچه و دور رس که با سرنگونی قدرت سیاسی بورژوایی تحقق می‌یابد متمرکز نکرده باشند، تأثیر ملموسی بر سرنوشت خود نخواهند داشت. این بدان علت است

که تا زمانی که دستگاه سیاسی موجود بر سر قدرت باقی بماند، وظیفه اش نابود کردن تمام کوشش های طبقه کارگر برای رهایی خویش از استثمار سرمایه داران است.

نخستین گروهی از پرولتاریا که به این آگاهی دست می یابند کسانی هستند که در جنبش های رفقای هم طبقه خویش شرکت می کنند و از طریق تحلیل انتقادی کوشش های آنان و نتایج حاصل از آن و اشتباهات و چاره جوئیهای آنان، تعداد روزافزونی از کارگران را به صحنه مبارزه نهائی و مشترک که مبارزه ای است سیاسی و انقلابی و برای کسب قدرت، می آورند.

بنابراین، نخست تعداد روزافزونی از کارگران متقاعد می شوند که تنها مبارزه انقلابی نهائی است که مسئله شرایط زندگی آنان را حل می کند. در عین حال تعداد باز هم بیشتری هستند که آماده اند سختی ها و فداکاریهای گریزناپذیر مبارزه را بپذیرند و خود را در پیشاپیش توده هایی قرار دهند که رنجشان آنها را به طغیان واداشته است و این همه برای آن است که از کوشش های خود به طور منطقی بهره برداری کنند و به توانایی خود اطمینان یابند.

از این رو وظیفه مسلم حزب به دو شکل نمایان می شود؛ نخست به عنوان عامل آگاهی و سپس به عنوان عامل اراده. عامل نخست به باروری تئوریک روند انقلاب که باید تمامی شیفتگانش از آن آگاه باشند می انجامد و عامل دیگر موجب انضباط آهنین می شود که منجر به هماهنگی و در نتیجه منجر به پیروزی فعالیت حزب می گردد.

بدیهی است که تقویت فعالیتهای طبقاتی بدین صورت مطمئناً هرگز یک روند پیشرونده و پیوسته نبوده است و نمی تواند باشد. وقفه، عقبگرد و تغییر و تبدیلاتی نیز پیش می آید. احزاب کارگری غالباً ویژگیهای عمده ای را که در جریان تشکیل خود یافته اند از دست می دهند و از ایفای نقش تاریخی خویش بازمی مانند. به طور کلی احزاب تحت تأثیر پدیده های جوامع سرمایه داری غالباً از فعالیت اساسی خود که عبارت از تمرکز و جهت دادن به ضربانهای ناشی از جنبش گروههای مختلف و هدایت آنها به سوی یگانه هدف نهایی انقلاب است، دست می کشند. این گونه احزاب از راه حل ها و رضایت های فوری و موقتی راضی هستند. آنها در تئوری و عمل به حدی پوسیده می شوند که به این نتیجه می رسند که پرولتاریا می تواند از شرایط سودمند متعادل در رژیم سرمایه داری بهره جوید و هدفهای کلی سیاسی شان را هدفهایی قرار می دهند که جزئی و لحظه ای هستند و از این طریق در راه سازش طبقاتی گام برمی دارند.

این جلوه های پوسیدگی با جنگ بزرگ جهانی به اوج خود رسید. بعد از سپری شدن این دوره، یک رشته فعالیتهای مفید جریان پذیرفت. احزاب طبقاتی که از مبارزات انقلابی الهام گرفته اند و تنها احزاب واقعی طبقاتی اند، در سراسر جهان تجدید بنا کرده اند و در بین الملل سوم که اصول عملی و نظری آن صریحاً انقلابی و «کمال طلب» است، تشکیل می یابند.

بنابراین در این دوره که از همه رویدادهایش برمی آید که دوره ای سرنوشت ساز خواهد بود، یک بار دیگر شاهد جنبش وحدت طلبی انقلابی توده ها و سازمان یابی مبارزاتشان برای فعالیت انقلابی نهایی می باشیم. اما این بار نیز وضعیت کنونی، نه فقط در زیر هیچ قاعده ای نمی گنجد بلکه دشواریهای تاکتیکی بسیاری را فراروی ما می گذارد. در این وضعیت نیز نمی توان منکر شکست های جزئی و یا عمده شد و مسائلی پیش می آید که شکیبائی رزمندگان سازمانهای انقلابی جهان را از ایشان می گیرد.

اکنون که انترناسیونال نوین توانسته است چهارچوب نظری خود را فراهم آورد، باید برنامه عمومی فعالیتهای تاکتیکی خود را نیز تهیه کند. در پاره ای از کشورها سلسله مسائلی از درون

جنبش کمونیستی پدید آمده و مشکلات تاکتیکی در دستور روز قرار گرفته اند. چنانچه ثابت شود که حزب سیاسی ارگان ضروری انقلاب است و چنانچه ثابت شود که حزب فقط می تواند بخشی از طبقه را در خود متشکل کند (این نکته در قطعنامه های تئوریک دومین کنگره جهانی حل شده است و نکته حرکت مقاله پیشین بود) آنگاه باید این مسئله را حل کنیم: باید با دقت بیشتری از گستردگی و بزرگی سازمان حزبی آگاه شویم و بدانیم که چه روابطی میان حزب و توده هایی که در آن تشکل می یابند و رهبری می شوند، باید برقرار شود.

گرایش یا جریانی وجود دارد - یا گفته می شود وجود دارد - که خواستار ایجاد «احزاب کوچک» خالص و کامل است و همواره از دوری گرفتن از توده های عظیم مردم شادمان می شود و آنها را متهم می کند که آگاهی و توانایی انقلابی لازم را ندارند. این گرایش که «اپورتونیزم چپ» نامیده می شود شدیداً مورد انتقاد قرار گرفته است اما به نظر می رسد که این برچسب، بیشتر عوامفریبانه باشد نه موجه. این برچسب را باید بر گرایشهایی زد که نقش حزب سیاسی را نادیده می گیرند و مدعی هستند که توده ها را به مقیاس گسترده ای می توان در سازمانهای صرفاً اقتصادی و سندیکایی متشکل ساخت.

بنابراین آنچه باید در اینجا بررسی شود، کند و کاو همه جانبه در روابط میان حزب و توده هاست. پیش از این دیدیم که حزب فقط بخشی از طبقه کارگر است اما قدرمطلق عددی این «نسبت» را چگونه باید تعیین کرد؟ در نظر ما اگر مدرکی دال بر وجود «اراده پرستی» و نتیجتاً نوع بارز اپورتونیزم ضد مارکسیستی (اپورتونیزم در روزگار ما به معنای فساد عقیده است) در میان باشد، همان تظاهر به ایجاد چنین رابطه عددی به عنوان یک قاعده تجربه نشده سازمانی است. یعنی می خواهند ثابت کنند که حزب کمونیست، در صفوف خود یا در میان هوادارانش باید تعداد معینی کارگر داشته باشد که در هر حال از درصد معینی از توده کارگران بیشتر یا کمتر است.

درباره تشکیل احزاب کمونیستی که همواره اتحادها و انشعابهای گوناگون را پشت سر می گذارند، اگر بخواهیم بر طبق یک معیار عددی قضاوت کنیم، به کار مضحکی پرداخته ایم. زیرا این کار بدان معناست که از تعداد اعضای احزاب بسیار بزرگ بکاهیم و اجباراً بر اعضای احزاب کوچک بیافزاییم. معنای این کار آن است که ما نمی فهمیم این تشکل را باید با معیارهای کیفی و سیاسی رهبری کرد و رشد و تکامل این احزاب عمدتاً نتیجه واکنش های دیالکتیکی تاریخ است. با تکیه بر آئین نامه های سازمانی نمی توان تعیین کرد که احزاب را باید در قالب کدام ابعاد دلخواه و مناسب ریخت. موضوعی را که به عنوان شالوده بی چون و چرای بحث درباره تاکتیکها می توان پیش کشید آن است که برخی ترجیح می دهند احزاب تا آنجا که می توانند از لحاظ عددی بزرگ باشند و اقشار وسیعی از توده ها را به خود جلب کنند. تاکنون هیچ کمونیستی این موضوع را به عنوان یک اصل مطرح نکرده است که حزب کمونیست باید از چند عضو انگشت شمار و ساکن برج عاج خلوص سیاسی تشکیل شود. تردیدی نیست که نیروی کمی حزب و اشتیاق پرولتاریا به حلقه زدن در زیر پرچمش، از شرایط مطلوب انقلابی به شمار می رود و نشانه درستی از مرحله بلوغ نیروهای طبقه کارگر است و هیچ کس آرزو نمی کند که احزاب کمونیست در این راه ترقی نکنند.

بنابراین هیچ رابطه عددی معین و نامعینی میان عضویت در حزب و توده های وسیع کارگران در میان نیست. زمانی که نقش حزب به عنوان اقلیتی از طبقه روشن شود، بحث درباره بزرگی یا کوچکی این اقلیت چیزی جز خرده گیری محفلی نخواهد بود. مطمئناً تا زمانی که تضادها و تناقضات درونی جامعه سرمایه داری که سرچشمه گرایش های انقلابی است در مرحله اولیه تکامل خویش باشد و تا زمانی که وقوع انقلاب فرسنگها دور به نظر برسد، باید

انتظار این وضع را داشته باشیم : حزب طبقه ، حزب کمونیست، ضرورتاً از گروه‌های پیشرو کوچکی تشکیل خواهد شد که توانایی خاصی برای شناختن چشم انداز تاریخی دارند و قشری از توده ها که این چشم انداز را درک و دنبال می کند چندان بزرگ نخواهد بود. اما زمانی که بحران انقلابی نزدیک شود و زمانی که روابط تولیدی بورژوایی روز به روز غیرقابل تحمل تر شود، حزب موفق به جلب تعداد بیشتری از پرولتاریا به صفوف خود می شود و در میان کارگران پیروان بیشتری به دست خواهد آورد.

همچنانکه همه کمونیستها معتقدند، اگر دوران کنونی یک دوران انقلابی است، بنابراین باید احزاب بسیار بزرگی وجود داشته باشند که بتوانند نفوذ قابل ملاحظه ای در میان پرولتاریای هر کشور داشته باشند. با وجود دلایل انکار ناپذیری که برای حدت بحران و نزدیکی انفجار وجود دارد، هر جا که این هدف تحقق نیافته است، علت های بسیار پیچیده ای بر این نقص وجود دارد: بدین سان این استنتاج که چون حزب کوچک است و نفوذش کم ، بنابراین باید مصنوعاً از طریق پیوند با احزاب یا گروههایی که ظاهراً پایه توده ای دارند بزرگ شود، حرفی پوچ و محمل است. تصمیم به پذیرفتن اعضای دیگر سازمانها به صفوف حزب یا برعکس، کاستن از تعداد اعضای حزبی که بسیار بزرگ است، نمی تواند از محاسبات ریاضی یا نومییدی کودکانه آمار ناشی شود.

تشکیل احزاب کمونیستی به استثنای حزب بلشویک روسیه، در اروپا و دیگر قاره ها، سریعاً پیش رفته است، زیرا جنگ درهای بحران را با سرعت هر چه تمام تر به روی نظام های حکومتی گشوده است. توده های پرولتاریا نمی توانند تدریجاً به آگاهی سیاسی تزلزل ناپذیری دست یابند؛ برعکس، آنها بنابر ضرورت مبارزه انقلابی مانند کسانی که دستخوش امواج سهمگین دریا شده باشند، به این طرف و آن طرف رانده می شوند. از طرف دیگر، نفوذ سنتی روشهای سوسیال دمکراتها همچنان بر جا مانده است و احزاب سوسیال دمکرات هنوز در صحنه اند تا به خرابکاری در جریان روشنگری احزاب دیگر ادامه دهند، که این خود بزرگترین خدمت به بورژوازی است.

وقتی موضوع حل بحران به حساس ترین نقطه می رسد و وقتی مسئله قدرت برای توده ها مطرح می شود، نقش سوسیال دمکراتها به خوبی نمایان می شود زیرا وقتی معمای دیکتاتوری پرولتاریا یا دیکتاتوری بورژوازی مطرح می شود، وقتی گریزی از انتخاب یکی از آن دو نباشد، سوسیال دمکراتها هم دستی با بورژوازی را انتخاب می کنند. اما وقتی اوضاع به مرحله آمادگی می رسد ولی هنوز کاملاً انکشاف نیافته ، قشر قابل ملاحظه ای از توده ها همچنان زیر نفوذ این سوسیال – خیانت کاران می مانند. اما هر آینه احتمال ظهور و فقط نمود فروکشی انقلاب موجود باشد و یا بورژوازی به ناگهان نیروهای مقاومت خود را نمایان سازد، احزاب کمونیست به ناچار ابتکار سازماندهی و رهبری توده ها را موقتاً از دست خواهند داد.

در اوضاع ناپایدار کنونی، امکان افت و خیز در جریان رشد منظم انترناسیونال انقلابی وجود دارد. تردیدی نیست که تاکتیکهای کمونیست ها باید برای رویارویی با این شرایط نامطلوب بکوشد، اما حتمی است که امید به از میان برداشتن این شرایط به کمک فرمولهای صرفاً تاکتیکی عاقلانه نخواهد بود، همچنان که رسیدن به نتایج بدبینانه درباره این شرایط نیز زیاده روی خواهد بود.

به فرض آنکه نیروی انقلابی توده ها دائماً گسترش و تکامل یابد، در این صورت اعضاء و نیروهای سیاسی حزب دائماً افزایش خواهد یافت، اما چون تعداد کمونیست ها به نسبت تعداد کل پرولتاریا بالا می رود، افزایش کمی است و کیفیت حزب تغییری نمی کند. اما در اوضاع عادی روزانه ، عوامل گوناگون و پیوسته متغییر در محیط اجتماعی، در حالت روانی توده ها به طرز پیچیده ای تأثیر می گذارند. با وجود این، حزب کمونیست که از مجموعه کسانی تشکیل شده که ویژگیهای تکامل تاریخی را روشن تر می بینند و می فهمند، همچنان در مقام معلول تکامل تاریخی باقی نمی ماند و بدین ترتیب، تحت تأثیر این افت و خیزهای اجتماعی قرار می گیرد. بنابراین حزب هر چند همواره به عنوان یک عامل تسریع کننده انقلابی عمل می کند، ولی هیچ روش پالوده یا ناپالوده ای نیست که حزب بتواند بکار بگیرد و شرایط را به نفع برنامه های اساسی حزب پیش ببرد یا به عقب برگرداند.

اما به محکمه بردن متناوب اصول تئوریک و سازمانی شالوده حزب به منظور گسترش زمینه تماس با توده ها ، بدترین درمانی است که در شرایط نامطلوب ممکن است بکار گرفته شود. در مواردی که تمایلات انقلابی توده ها تضعیف می شود، به اصطلاح جنبش « نزدیک کردن حزب به توده ها » غالباً به معنای تغییر ماهیت حزب و از دست دادن کیفیاتی است که امکان نفوذ در توده ها را برای از سرگیری حرکت به جلو، از حزب می گیرد.

نتیجه گیریهای مربوط به ویژگیهای مشخص جریان انقلابی که از اندیشه و تجربه تاریخی ناشی می شود ، فقط می تواند جنبه جهانی داشته باشد و به حصول معیارهای جهانی منجر شود. هر گاه احزاب کمونیست بر پایه این نتایج پی ریزی شوند در آن صورت باید فرض کنیم که سیمای تشکیلاتی آنها تثبیت شده است و باید دانست که توانایی این احزاب به جلب توده و دادن قدرت واقعی طبقاتی به توده های مردم ، به داشتن انضباط محکم و تزلزل ناپذیر در اجرای برنامه ها و مقررات درون سازمان بستگی دارد.

حزب کمونیست از یک آگاهی تئوریک برخوردار است که در تجربه بین المللی جنبش تأیید شده است و همین آگاهی است که حزب را برای رویارویی با مشکلات جنبش انقلابی آماده می سازد و بر همین اساس حتی اگر توده ها در دوره معینی موقتاً از حزب روی گردان شوند، حزب این تضمین را دارد که وقتی توده ها با مسائلی در انقلاب مواجه شوند که راه حلی غیر از آنچه در برنامه حزب کمونیست پیش بینی شده برایشان وجود ندارد، دوباره از حزب پشتیبانی خواهند کرد. وقتی ضرورت مبارزه انقلابی نیاز به یک ارگان متمرکز و منضبط رهبری را نمایان سازد، حزب کمونیست که اساسنامه اش بر پایه این اصول استوار است، رهبری جنبش توده ها را به دست خواهد گرفت.

نتیجه ای که می خواهیم بگیریم آن است که معیار ما برای سنجش کارایی احزاب کمونیست باید با ارزیابی مؤخر بر تجربه نیروهای عددی این احزاب در مقایسه با احزابی که خود را نماینده کارگران می دانند کاملاً متفاوت باشد. یگانه معیارهای قضاوت درباره این کارایی، بنیانهای دقیقاً تعیین شده تئوریک برنامه حزب و انضباط درونی محکم در همه بخشهای تشکیلاتی و اعضاء آن است. فقط چنین انضباطی می تواند ضامن بهره وری اصولی از فعالیت تک تک افراد در راه کسب بزرگترین موفقیت ها در جریان انقلاب باشد. هر شکل دیگری از مداخله در ترکیب حزب که منطقی از کاربرد دقیق این اصول مشتق نشده باشد به نتایج توهمی منجر خواهد شد و حزب طبقه را از بزرگترین قدرت انقلابی اش محروم خواهد ساخت : این قدرت دقیقاً در پیگیری سازمانی و تئوریک تبلیغات و فعالیت های حزب، در توانایی آن به پیش بینی و اعلام برآیند نهایی مبارزه طبقات و در توانایی اش به ایجاد بهترین سازمان مناسب با این مرحله قاطع از مبارزه نهفته است.

در دوران جنگ این پیگیری به طرز جبران ناپذیری در سرتاسر جهان از دست رفت و تنها کاری که می شد انجام داد آن بود که همه چیز از نو آغاز شود. تولد انترناسیونال کمونیستی به عنوان یک نیروی تاریخی و بر مبنای یک تجربه انقلابی روشن و قاطع، خطوطی را تجسم بخشیده است که جنبش کارگری می تواند در امتداد آنها تجدید سازمان یابد. نتیجتاً نخستین شرط پیروزی انقلابی پرولتاریای جهانی، حصول ثبات سازمانی در انترناسیونال است که می تواند نوعی احساس اطمینان و اعتماد به نفس در توده های مردم سراسر جهان ایجاد کند و حمایت توده ها را به دست آورد و در همان حال هر زمان که گسترش بحران بر آنها تأثیر بگذارد، یعنی آنها می بایست هنوز راهنمایی های خائنانه سوسیال دمکراتها را بیازمایند، امکان انتظار را برای آنها فراهم آورد. هیچ نسخه بهتری برای گریز از این ضرورت وجود ندارد.

کنگره دوم انترناسیونال سوم، به این ضرورت ها پی برد. در آغاز عصر جدیدی که باید به انقلاب بیانجامد، انترناسیونال می بایست نقطه شروع فعالیت بین المللی تشکیلاتی و تدارک انقلابی را تعیین کند. شاید بهتر آن بود که کنگره به جای بحث درباره موضوعات مختلف به ترتیبی که در تها آمده بود - که همگی به بررسی تئوری و تاکتیک مربوط می شدند - نخست به پایه ریزی اساس تئوریک و برنامه ای مفهوم کمونیسم بپردازد، زیرا سازماندهی تمام احزاب هوادار می بایستی در درجه اول بر پذیرش این تها مبتنی باشد. کنگره پس از آن می توانست مقررات اساسی فعالیت در اتحادیه های کارگری، مسائل ارضی و ملی و مانند اینها را که کلیه اعضا باید دقیقاً آنها را رعایت کنند، تدوین کند. اما همه این مسائل در متن قطعنامه هایی که توسط کنگره دوم به تصویب رسید قرار دارد و خلاصه گویا و دقیق آن در تهای مربوط به پذیرش احزاب آورده شده است.*

کاربرد این شرایط پذیرش به عنوان اولین قدم اساسی و تشکیلاتی انترناسیونال ضرورت دارد یعنی مانند یک عمل جراحی است که باید یک بار و برای همیشه صورت گیرد تا همه نیروهای سازمان یافته یا سازمان پذیر را از هرج و مرجی که گریبانگیر جنبش سیاسی پرولتاریا شده بود نجات دهد و از این طریق این نیروها را در انترناسیونال نوین متشکل سازد.

تمام گام ها برای سازماندهی جنبش بین المللی بر پایه این معیارهای الزامی می باید بی درنگ برداشته شود. زیرا همانطور که پیش تر گفتیم، نیروی بزرگی که باید انترناسیونال را در پیش برد نیروهای انقلابی هدایت کند، نمایش تداوم اندیشه و عمل انترناسیونال برای رسیدن به هدف معینی است که روزی به روشنی در برابر چشمان توده های مردم دیده خواهد شد و آنها را به گرد حزب پیشتاز متحد خواهد ساخت و بهترین فرصت را برای پیروزی انقلاب فراهم خواهد آورد.

اگر در نتیجه این طبقه بندی اولیه و سرنوشت ساز تشکیلاتی جنبش، تعداد اعضای احزاب برخی از کشورها کم است، در این صورت مطالعه علل چنین پدیده ای بسیار مفید خواهد بود اما تغییر دادن معیارهای جا افتاده سازمانی یا تعیین دوباره موارد کاربرد آنان برای بالا بردن نسبت عددی اعضای حزب کمونیست نسبت به توده ها و یا دیگر احزاب، کاری کاملاً بیهوده خواهد بود. با این کار، همه تلاشهای به ثمر رسیده از دوران سازماندهی به هدر خواهد رفت و بی فایده خواهد شد. در پی آن، تدارکات باید تماماً از نو آغاز شود و آمادگی برای پذیرفتن خطر چند بار دیگر شروع کردن وجود داشته باشد. بدینسان این به جای آنکه موجب صرفه جویی در وقت شود، موجب اتلاف آن می شود. اگر پی آمدهای بین المللی این روش را در نظر بگیریم، درستی این نکته ثابت می شود.

اگر مقررات سازمان بین المللی را عدول پذیر کنیم و نمونه هایی برای « قالب گیری دوباره » احزاب بیافرینیم - تو گویی حزب نیز مجسمه ای است که می توان اگر بار اول خوب از قالب

درنیامد آن را دوباره در قالب ریخت - نتیجه اش مو حیثیت و اعتبار شرایطی خواهد بود که انترناسیونال برای احزاب و کسانی که خواستار پیوستن به آن بودند وضع کرده بود. این کار همچنین موجب تأخیر در تثبیت ستاد ارتش انقلابی برای مدتی نامعلوم خواهد شد زیرا افسران جدید می توانند دائماً در آرزوی ورود به این ارتش و حفظ همه مزایای درجه شان باشند.

بنابراین ضروری نیست که به بزرگی یا کوچکی احزاب دل ببندیم. حتماً نباید هوادار معکوس کردن جهت گیری برخی از احزاب به این علت باشیم که آنها ظاهراً «احزاب توده ای» نیستند. برعکس، ما باید بخواهیم که همه احزاب کمونیست بر رهنمودهای محکم تشکیلاتی، برنامه ای و تاکتیکی متکی باشند، رهنمودهایی که تبلور نتایج بهترین تجربه های مبارزه انقلابی در عرصه بین المللی به شمار می روند.

گرچه روشن ساختن این نتیجه گیریها بدون بررسی های طولانی و با اشاره به واقعیات زندگی روزمره جنبش پرولتری دشوار است اما این نتیجه گیریها از آرزوی مجرد و محالی برای داشتن احزاب پالوده، کامل و راست اندیش ناشی نشده اند، برعکس این نتیجه گیریها از اشتیاق به اجرای وظایف انقلابی حزب طبقه کارگر به کارآمدترین و مطمئن ترین شکل ممکن ناشی می شوند.

حزب هیچ گاه از این گونه حمایت های تزلزل ناپذیر توده ها به خود نخواهد دید، توده ها نیز برای دفاع از شعور و قدرت طبقاتیشان مدافعی مطمئن تر از حزب نخواهند یافت، بخصوص اگر فعالیتهای گذشته حزب، تداوم حرکت حزب در جهت هدفهای انقلابی را بدون توده ها یا حتی در پاره ای لحظات ناگوار که بر خلاف آنها بوده، نشان داده باشد. جلب حمایت توده ها فقط با مبارزه علیه رهبران اپورتونیست آنها ممکن می شود. این بدان معناست که در کشورهایی که هنوز هم احزاب غیر کمونیست در میان توده های مردم نفوذ دارند، توده ها را باید از طریق متلاشی کردن شبکه سازمانی این احزاب و جذب عناصر پرولتری آنها به سازمان محکم و سستی ناپذیر حزب کمونیست، به سوی خود جلب کرد. این تنها روشی است که راه حل های مناسبی در پیش پای ما می گذارد و موفقیتمان را در عمل تضمین می کند. مارکس و انگلس نیز در برخورد با جنبش لاسالی ها که مخالف خوانی می کردند، دقیقاً همین روش را بکار گرفتند.

به همین علت است که انترناسیونال کمونیست باید به تمام افراد و گروههایی که با پاره ای شروط تئوریک و عملی به آن می پیوندند با بی اعتمادی بسیار بنگرد. لازم به تذکر نیست که این بی اعتمادی در سطح بین المللی همگون نخواهد بود و در کشورهایی که نیروهای اندکی به راه واقعی کمونیسم قدم نهاده اند، شرایط خاصی باید در نظر گرفته شود؛ اما این نیز درست است که هر گاه مسئله این باشد که آیا شرایط پذیرش افراد و بیشتر از آن، شرایط پذیرش گروههایی را که کم و بیش تازها و روشهای انترناسیونال را به صورت ناقص دریافته و به سوی کشیده شده اند باید آسانتر یا دشوارتر کرد، به کمیت عددی حزب نباید اهمیتی داده شود. جذب این عناصر به معنای جذب نیروهای مفید نیست و ممکن است بجای آنکه توده های تازه ای را وارد حزب کند، آن را با خطر لطمه زدن به جریان عادی جلب افراد نسبت به اهداف حزب مواجه سازد.

البته ما باید آرزو کنیم که این جریان با سرعت هر چه تمام تر پیش برود اما این آرزو نباید ما را به اقداماتی نامحتاطانه بکشاند که موفقیت محکم و حتمی نهایی را به تأخیر بیاندازد.

لازم است که پاره ای از معیارها را که نتیجه بخش بودنشان پیوسته ثابت شده است، در تاکتیکهای انترناسیونال و در اساسی ترین معیارهای آن که کاربرد تاکتیکهایی را الزام آور می سازد و همچنین در حل مسائل پیچیده ای که در جریان عمل پیش می آید، بگنجانیم. این معیارها عبارتند از: برخوردی کاملاً مصالحه ناپذیر با احزاب دیگر، حتی نزدیکترین آنها و توجه به

واکنش های آتی در ورای علاقه به تسریع در پیش آوردن پاره ای شرایط ؛ انضباطی که اعضای حزب باید داشته باشند، با توجه به رعایت این انضباط در حال حاضر و همچنین طرز فعالیت آنان در گذشته با حداکثر بی اعتمادی به برگشت های سیاسی آنها؛ بررسی مسئولیت پذیری افراد و گروهها در گذشته به جای به رسمیت شناختن حق پیوستن به ارتش کمونیست ها یا گسستن از آن در هر زمان که دلشان بخواهد. تمام اینها حتی اگر حزب را در حال حاضر ظاهراً در حلقه تنگی گرفتار سازد، یک تحمل تئوریک نیست بلکه روشی تاکتیکی است که موفقیت های آینده را تضمین می کند.

با نمونه های بسیار می توان نشان داد که انقلابیون از راه رسیده یا دقیقه آخر، در صفوف ما جایی ندارند. همین دیروز بود که آنها گرایشهای اصلاح طلبانه ای داشتند که از شرایط خاص آن دوره ناشی می شد و امروز چون تحت تأثیر ملاحظات غالباً خوش بینانه شان درباره قریب الوقوع بودن انقلاب قرار گرفته اند، به پیروی از اصول اساسی کمونیسم روی آورده اند. هر تغییری در اوضاع کنونی - و در جنگ، که کسی نمی داند که چه پیشروی ها و عقب نشینی هایی پیش از پیروزی نهایی روی خواهد داد - کافی است که آنان را به اپورتونیسم سابق خود بازگرداند و در همان زمان، آنچه را که در درون سازمان است به مخاطره اندازد.

جنبش جهانی کمونیستی باید از کسانی نیرو بگیرد که نه تنها قاطعانه به ضرورت انقلاب معتقدند و برای پیروزی با هر گونه فداکاری به مبارزه می پردازند بلکه متعهدند که هر گاه از دشواریهای مبارزه چنین برآید که دست یافتن به هدفشان مشکل تر و فاصله اش بیشتر از آن است که می پنداشته اند، میدان انقلاب را ترک نکنند.

در شرایط حاد انقلابی، ما با تکیه بر شالوده محکم سازمان بین المللی خودمان عمل کرده و عناصری را که هنوز هم در تردید مانده اند به دور خودمان گرد آورده و سوسیال دمکراتها را از هر رنگی که باشند شکست می دهیم.

اگر امکانات فعالیت انقلابی در دسترس مستقیم ما نباشد، ما حتی برای یک لحظه تن به این مخاطره نمی سپاریم که کار شکیبانه تدارک برای عقب نشینی به منظور حل مسائل فوری را فراموش کنیم و بدینسان در جهت منافع بورژوازی گام برداریم.

* رجوع کنید به شرایط پذیرش در انترناسیونال کمونیستی (به انگلیسی) در « پروگرام کمونیست » شماره ۶۵ دسامبر ۱۹۷۴.

جنبه دیگری از مسائل تاکتیکی احزاب کمونیست که باید حل شود، مسئله گزینش لحظه فراخواندن مردم به عمل است، خواه عمل درجه دوم باشد و خواه عمل نهایی.

به همین علت است که امروزه « تاکتیکهای تعرضی » احزاب کمونیست با چنین شور و شوقی مورد بحث قرار می گیرد. این تاکتیکها عبارتند از : سازمان دادن و مسلح کردن رزمندگان حزب و هواداران نزدیک به حزب و به مانور درآوردن آنها در لحظه مناسب برای عملیات تهاجمی به منظور بیدار کردن توده های مردم در یک جنبش عمومی و حتی با دست زدن به کارهای متهورانه در پاسخ به تهاجم ارتجاعی بورژوازی.

درباره این مسئله نیز دو موضع عموماً متضاد وجود دارد که کمونیستها احتمالاً از هیچ کدام حمایت نخواهند کرد. هیچ کمونیستی نباید نسبت به عملیات مسلحانه تلافی جویانه یا حتی ترور تعصب داشته باشد یا گمان کند که این عملیات که مستلزم انضباط و سازماندهی ویژه است، نباید

توسط حزب کمونیست رهبری شود. ادعای ذخیره کردن خشونت و عملیات مسلحانه فقط برای «روز بزرگ» یعنی روزی که مبارزه نهایی برای تسخیر قدرت انجام می پذیرد نیز ادعایی بچه گانه است. در واقع رویداد های انقلابی، برخوردهای خونین میان بورژوازی و کارگران تا پیش از نبرد نهایی، ناگزیر است. این برخوردها نه فقط ممکن است از قیام های ناموفق پرولتاریا ناشی شود، بلکه از تصادمات اجتناب ناپذیر کوچک و گذرای نیروهای تدافعی بورژوازی و گروههای کارگران که مجبور به برداشتن اسلحه شده اند نیز سرچشمه می گیرند و گاه از برخوردهای دسته های مختلف «گارد های سفید» بورژوایی و کارگرانی که توسط آنها مضروب و تحریک شده اند سرچشمه می گیرد. و باز خطاست اگر گفته شود که کمونیستها باید همه این فعالیتها را رد کنند و همه نیروی خود را برای لحظه نهایی نگهدارند، زیرا همه مبارزات مستلزم مرحله آمادگی و یک دوره آموزشی هستند و در همین فعالیت های اولیه است که ظرفیت انقلابی حزب برای رهبری و سازماندهی توده ها باید تعیین و آزموده شود.

اما هر چه بخواهیم از مقدمات بالا به این نتیجه برسیم که فعالیت حزب سیاسی طبقه فقط همان فعالیت ستاد کل است که صرفاً به اتکای اراده اش می تواند درباره حرکت نیروهای مسلح و کاربرد آنها تصمیم بگیرد، در اشتباه خواهیم بود. همچنین اعتقاد به اینکه حزب پس از ایجاد سازمان نظامی خویش از نیروی کافی برای حمله به بورژوازی و شکست دادن نیروهای مدافع آن برخوردار است، یک چشم انداز تاکتیکی خیالی است.

عملیات تهاجمی حزب فقط زمانی به ثمر می رسد که واقعیت اوضاع اقتصادی و اجتماعی، پای توده ها را به جنبشی بکشاند که هدفش حل مسائلی است که مستقیماً و از هر جهت به شرایط زندگی آنها مربوط می شود. این جنبش می تواند موجب ناآرامی مردم شود و فقط در صورتی راه مستقل انقلابی را پیش می گیرد که حزب دخالت کند و هدفهای کلی اش را تعیین و فعالیتهايش را، از جمله تکنیک نظامی اش را به طرز منطقی و کارآمد سازمان دهد. روشن است که آمادگی انقلابی حزب می تواند تدریجاً به فعالیتهای برنامه ریزی شده، حتی در جنبشهای کوچک توده ها تبدیل شود؛ بنابراین تلافی جویی علیه ترور سفید - که هدفش ایجاد این احساس در طبقه کارگر است که پرولتاریا در نهایت از بورژوازی ضعیف تر است و باید دست از تدارک انقلابی بردارد - یک وسیله ضروری تاکتیکی است.

اما اعتقاد به اینکه با بکار گرفتن این گونه نیروهای نظامی، با آنکه ممکن است بی نهایت سازمان یافته باشند، می توان اوضاع را دگرگون ساخت و در اوضاعی راکد مبارزه عمومی انقلابی را به راه انداخت، اشتباه اراده گرایانه دیگر است که جایی در انترناسیونال مارکسیستی ندارد و نمی تواند داشته باشد.

هیچ کس نمی تواند حزب یا انقلاب بیافریند: اشخاص با بکار بستن همه تجربیات انقلابی جهانی به منظور تضمین بزرگترین فرصت ها برای پیروزی پرولتاریا در نبردی که برآیند گریزنایپذیر روزگار ماست، می توانند حزب و انقلاب را رهبری کنند. به نظر ما نتیجه اصلی و ضروری همین است.

معیارهای اساسی هدایت کننده فعالیت توده ها در مقررات سازمانی و تاکتیکی که انترناسیونال باید برای احزاب وضع کند، بیان شده است. اما این معیارها نمی تواند به اندازه ای گسترش یابد که احزاب را مستقیماً و با این توهم که همه ابعاد و ویژگیهایی را به آنها خواهد داد که موقعیت انقلاب را تضمین کند، از نو شکل دهد و بسازد. این احزاب در عوض چنین کاری باید از دیالکتیک مارکسیستی الهام بگیرند و بخصوص از یک طرف بر روشنی و همگونی برنامه ای و از طرف دیگر بر متمرکز کردن انضباط تاکتیکی متکی باشند.

به عقیده ما دو انحراف « فرصت طلبانه » از این راه وجود دارد. نخستین انحراف استنباط ماهیت و ویژگیهای حزب بر این اساس است که آیا در لحظه معین می توان نیروهای گوناگون را از نو گروه بندی کرد یا نه : این استنباط به آنجا می انجامد که تهیه مقررات سازمانی حزب را تابع اوضاع کنیم و از بیرون، اساسنامه ای بر آن تحمیل کنیم که با آنچه خودش در شرایط معینی بدست آورده است، متفاوت باشد. انحراف دوم آن است که تصور کنیم حزب، چنانچه از لحاظ کمی و نفرات رشد یافته باشد و از نظر نظامی نیز تدارک دیده باشد، می تواند با صدور فرمان حمله ، اوضاع انقلابی را فراهم آورد. این انحراف بدان جا می انجامد که بگوئیم شرایط تاریخی را می توان با اراده حزب فراهم آورد.

صرف نظر از اینکه کدام یک از این دو را « انحراف به راست » یا « انحراف به چپ » بدانیم، یقیناً هر دو آنها فاصله بسیار زیادی با نظرات درست مارکسیستی دارند. انحراف نخست، منکر آن چیزی می شود که می تواند و باید دخالت مشروع جنبش بین المللی با مجموعه مقررات سازمانی و تاکتیکی باشد. این انحراف منکر آن درجه از نفوذ ارادی ماست (که از شعور و تجربه ای تاریخی سرچشمه می گیرد) و می تواند و باید در روند تحولات انقلابی بکار گرفته شود. انحراف دوم اهمیتی زیاده و غیرواقعی به اراده اقلیت ها قائل است که خطر شکست های فاجعه آمیز را در پی دارد.

انقلابیون کمونیست، برعکس باید کسانی باشند که دسته جمعی در جریان تجربه های مبارزه علیه فسادهای جنبش پرولتاریا آبدیده شده اند، قاطعانه به انقلاب معتقدند و قویاً خواستار و مشوق آند، اما نه همچون کسانی که چشمداشت پولی دارند و هر گاه فقط یک روز از تاریخ پرداخت آن پول بگذرد غرق ماتم و نومیدی می شوند.

دیکتاتوری پرولتاریا و حزب طبقه

۱

« هر مبارزه طبقاتی ، یک مبارزه سیاسی است. » (مارکس)

مبارزه ای که هدفش را دست یافتن به توزیع نوین دستاوردهای اقتصادی محدود کند، هنوز به سطح مبارزه سیاسی نرسیده است زیرا مستقیماً به مبارزه برای دگرگون سازی ساخت اجتماعی روابط تولیدی برنخاسته است.

گسستگی روابط تولیدی خاص یک دوران ویژه اجتماعی و سرنگونی حاکمیت یک طبقه خاص اجتماعی، نتیجه یک مبارزه طولانی و غالباً پر فراز و نشیب سیاسی است. کلید اصلی این مبارزه مسئله دولت است. مسئله « چه کسی قدرت را در دست دارد؟ » (لنین)

مبارزه پرولتاریای معاصر، همراه با تشکیل و آغاز فعالیت حزب طبقاتی، به عنوان مبارزه ای سیاسی متجلی می شود و گسترش می یابد. ویژگی های این حزب در تز زیرین دیده می شود : تکامل همه جانبه نظام سرمایه داری صنعتی و حکومت بورژوازی که از انقلابات لیبرالی و دمکراتیک سرچشمه گرفته است، برخورد منافع طبقاتی را از لحاظ تاریخی نه فقط از میان نمی برد، بلکه آن را آماده تر و حادث تر می سازد و آن را تا مرحله جنگ داخلی و مبارزه مسلحانه می کشاند.

تا زمانی که بورژوازی بر مسند قدرت تکیه زده است، حزب کمونیست، همچنان که در این پیش بینی تاریخی و در این برنامه تعریف شده است، وظایفی را انجام خواهد داد :

الف) نظریه یا تئوری تکامل اجتماعی، قوانین اقتصادی مشخص کننده نظام اجتماعی کنونی، روابط تولیدی، ستیزهای طبقاتی حاصل از این روابط، نظریه دولت و نظریه انقلاب را تدوین و تبلیغ می کند.

ب) وحدت و پایداری تاریخی سازمان کارگری را بیدار می کند. وحدت به معنای جمع جبری طبقه کارگر با اقشار نیمه پرولتری نیست که در اثر تسلط طبقه استثمارگر، تحت نفوذ رهبری های سیاسی و روش های ناسازگار عملی قرار گرفته اند، بلکه این وحدت به معنای پیوند تنگاتنگ عناصر پیشاهنگ بین المللی است که کاملاً در مسیر یکپارچه انقلابی جهت گیری کرده اند. پایداری، به معنای ادعای پیوسته ای دایر بر داشتن خط سیری دیالکتیکی است و مواضع انتقاد و مبارزه ای را که یکی پس از دیگری در شرایط متغیر جنبش به کار گرفته می شوند، به هم اتصال می دهد.

ج) از پیش برای بسیج و تهاجم طبقه، با استفاده از همه وسایل تبلیغی، تهییج و عمل در همه مبارزاتی که از منافع بلاواسطه طبقه ناشی می شود، آمادگی پیدا کند. این حرکت به سازماندهی یک دستگاه قیام غیرعلنی برای تصرف قدرت منجر می شود.

زمانی که شرایط عمومی و درجه استحکام تشکیلاتی، سیاسی و تاکتیکی حزب طبقه به نقطه ای برسد که مبارزه عمومی برای کسب قدرت آغاز شود، حزبی که طبقه انقلابی را در جریان پیکار اجتماعی به پیروزی رسانده است در اجرای وظیفه اساسی در هم کوبیدن و تخریب همه سازمانهای نظامی و اداری تشکیل دهنده دولت سرمایه داری نیز آن طبقه را رهبری می کند. این تخریب به شبکه سازمانها، اعم از هر سازمانی که مدعی نمایندگی عقاید یا منافع گوناگون از طریق سازمانها یا هیئت های نمایندگی واسطه هستند نیز ضربه می زند. دولت طبقاتی بورژوازی باید نابود شود، اعم از اینکه خود را به عنوان نماینده دروغین تمام طبقات و اکثریت شهروندان جا بزند یا به عنوان دیکتاتوری کم و بیش آشکاری معرفی کند که توسط حکومتی اداره شود که به اجرای یک مأموریت ملی، نژادی یا اجتماعی و توده ای تظاهر می کند؛ اگر این کار نشود، انقلاب در هم کوبیده خواهد شد.

در مرحله ای که پس از متلاشی کردن دستگاه سلطه سرمایه داران پیش می آید، وظیفه حزب سیاسی طبقه کارگر، همچون گذشته وظیفه ای حیاتی است، زیرا مبارزه طبقاتی با آنکه از لحاظ دیالکتیکی تغییر جهت داده است، همچنان ادامه می یابد.

نظریه کمونیستی درباره دولت و انقلاب، در درجه اول از آنجا مشخص می شود که امکان هر گونه انطباق دستگاههای قانون گذاری و اجرایی دولت بورژوایی را بر دگرگونی سوسیالیستی اقتصاد (موضع سوسیال دمکراتیک) رد می کند. در همان حال امکان انهدام دولت و دگرگون سازی روابط اقتصادی سنتی را نیز که تا آخرین لحظه مورد حمایت دولت بود، از طریق یک بحران کوتاه قهرآمیز (موضع آنارشیستی) رد می کند. همچنین منکر آن است که پی ریزی سازمان تولیدی جدید را می توان به فعالیت پراکنده و خود انگیخته گروههای تولید کننده، دکان به دکان یا حرفه به حرفه وا گذاشت (موضع سندیکالیستی).

هر طبقه اجتماعی که قدرتش سرنگون شده باشد، حتی اگر سرنگونی اش ناشی از ترور بوده باشد، تا مدت‌های دراز، در بافت ارگانیک اجتماعی به حیات خود ادامه می‌دهد. این طبقه بی‌آنکه امید انتقام‌گیری را از دست دهد، از لحاظ سیاسی به سازماندهی دوباره و استقرار دوباره سلطه اش با روشی آشکارا خشونت‌آمیز یا عوام‌فریبانه دست می‌زند. این طبقه از مقام طبقه حاکم به مقام شکست‌خورده و زیر دست نزول کرده است، اما به ناگاه صحنه را رها نکرده است.

پرولتاریا که به نوبه خود و همزمان با تحقق کمونیسم، همراه دیگر طبقات ناپدید خواهد شد، در نخستین مرحله دوران پس از سرمایه‌داری، خود را به عنوان طبقه حاکم سازمان می‌دهد (مانیفست). پس از نابود شدن دولت قدیمی، دولت کارگری جدید، دیکتاتوری پرولتاریا است. شرط ضروری برای گام نهادن به آن سوی جامعه سرمایه‌داری، سرنگون ساختن قدرت بورژوازی و نابود کردن دولت آن است. شرط عملی کردن دگرگونی‌های ژرف و بنیادی در جامعه، که باید به تحقق پیوندد، پی‌ریزی دستگاه جدید دولت پرولتری است، دولتی که همچون دیگر دولت‌های تاریخ بتواند نیرو و قهر لازم را بکار گیرد.

وجود چنین دستگاهی، نشانه وجود جامعه کمونیستی نیست، بلکه نشانه مرحله ساختمان آن است. زمانی که مرحله ساختمان به پایان برسد، دیگر اثری از طبقات و حکومت طبقاتی برجای نخواهد ماند، اما سازمان اصلی حکومت طبقاتی، دولت است و دولت چیزی جز دیکتاتوری پرولتاریا نیست. بنابراین کمونیستها از دولت پرولتاریا به عنوان یک اعتقاد عرفانی، عنصر مطلق و آرمانی دفاع نمی‌کنند بلکه آن را ابزاری دیالکتیکی و سلاحی طبقاتی می‌دانند که با تحقق کارکردهایش، تدریجاً پژمرده خواهد شد (انگلس). پژمردگی و زوال دولت، به تدریج و در مرحله ای طولانی، همزمان با تبدیل سازمان اجتماعی از نظام سلطه انسان بر انسان (که همواره از سپیده دمان تاریخ چنین بوده است) به شبکه ای جامع با ساختی علمی و برای اداره امور نیروهای طبیعی، تحقق خواهد پذیرفت.

۴

پس از پیروزی پرولتاریا، نقش دولت در ارتباط با طبقات اجتماعی و سازمانهای دسته‌جمعی، در مقایسه با نقش دولت در تاریخ رژیم‌هایی که پس از انقلاب بورژوازی سربرمی‌آورند، تفاوت‌های اساسی بی‌شماری خواهد داشت.

الف) ایدئولوژی انقلابی بورژوازی، پیش از مبارزه و پیروزی نهایی، دولت آینده خود را پس از دوران فئودالی، نه یک دولت طبقاتی بلکه دولت مردم بر پایه الغای هر گونه نابرابری در برابر قانون معرفی می‌کند و وجود قانون را نیز برای تضمین آزادی و برابری همه اعضای جامعه کافی می‌داند.

تئوری پرولتاریایی، آشکارا مدعی است که دولت آینده کارگران دولتی طبقاتی است، یعنی ابزاری است که تا زمانی که طبقات از میان نرفته‌اند، در دست یک طبقه خواهد بود. دیگر طبقات اجتماعی در دولت جایی نخواهند داشت و از لحاظ علمی و اصولی «غیرقانونی» خواهند شد. طبقه کارگر به محض دست یافتن به قدرت «آن را با هیچ طبقه دیگری تقسیم نمی‌کند» (لنین).

ب) پس از پیروزی سیاسی بورژوازی و در کنار پیکار سهمگین ایدئولوژیک، منشورهای قانونی یا اعلامیه‌های دربردارنده اصول، در کشورهای گوناگون رسماً به عنوان شالوده و اساس دولت اعلام شد. این قوانین در ابتدا تغییر ناپذیر و جاودانه می‌نمود و تصور می‌رفت که

بیان قطعی آخرین قوانین ماندگار زندگی اجتماعی است. از آن پس، گمان می کردند که روابط پیچیده و کنش و واکنش های نیروهای سیاسی در چهارچوب شکست ناپذیر این قوانین به وقوع می پیوندد.

دولت پرولتاریا در دوران مبارزه علیه رژیم موجود، به عنوان تحقق پایدار و تغییرناپذیر مجموعه قوانین حاکم بر جامعه که از پژوهش ایده آلیستی درباره ماهیت انسان و جامعه استنباط می شود نمایانده نمی شود. دولت طبقه کارگر در دوران حیات خود پیوسته از مراحل تکامل می گذرد و سرانجام به نقطه پژمردگی و زوال می رسد و از میان می رود: ماهیت سازمان اجتماعی و روابط انسانی، همگام با تکامل تکنولوژی و نیروهای تولیدی از ریشه دگرگون خواهد شد و ماهیت انسان نیز همزمان با این دگرگونیها دستخوش دگرگونیهای ژرف می شود و همواره از حالت حیوان بارکش و برده پیشین فاصله خواهد گرفت. پس از انقلاب کارگری، اعلام چیزی به عنوان قانون مدون و همیشگی، کاری بی معناست و جایی در برنامه کمونیستی ندارد. از لحاظ فنی و علمی، آسان ترین راه، تنظیم قواعد مدونی است که به هیچ وجه قابل لمس نخواهد بود و ماهیتی « وسیله ای » و موقتی خواهد داشت، تازه اگر نخواهیم چیزی از بذله گوئی ها و اظهارات شوخی مانند درباره اخلاقیات اجتماعی و قوانین طبیعی بگوئیم.

ج) طبقه سرمایه دار پیروز، پس از غلبه بر دستگاه دولت فئودالی و حتی پس از متلاشی کردن آن، در بکار گرفتن قدرت دولت برای سرکوب تلاشهای ضد انقلاب و کوشش برای بازگرداندن دولت فئودالی، تردیدی به خود راه نداد و اما شدیدترین اقدامات تروریستی را با این ادعا که نه علیه دشمنان طبقاتی سرمایه داری بلکه علیه خائنین به خلق و ملت و کشور و جامعه صورت می گرفت، توجیه می کردند.

پرولتاریای پیروز، با بکار گرفتن دستگاه دولت خویش برای « درهم شکستن مقاومت نومیدانه و اجتناب ناپذیر بورژوازی » (لنین) هر لحظه که اعضای این طبقه برای دفاع منطقی از منافع طبقاتی خود به مخالفت با اقداماتی که برای ریشه کن کردن امتیازات اقتصادی انجام می گیرد بپردازند، به حکمروایان گذشته و آخرین هوادارانشان حمله خواهد کرد. این عناصر اجتماعی، موضعی جداگانه و غیرفعال در برابر دستگاه قدرت خواهند گرفت و هر گاه تصمیمی برای آزاد شدن از قید این بی فعالیتی تحمیلی بگیرند، نیروی مادی مقهورشان خواهد کرد. آنها در هیچ « قرارداد اجتماعی » سهم نمی شوند و هیچ « وظیفه قانونی میهن پرستانه » نخواهند داشت. آنان به عنوان زندانیان راستین اجتماعی جنگ (همچنان که اشراف و روحانیان یا دین پیشگان گذشته زندانیان بورژواهای ژاکوبن بودند) چیزی برای لو دادن ندارند زیرا کسی از ایشان نخواهد خواست که سوگند وفاداری یاد کند.

چ) درخشش تاریخی مجالس عمومی و اجتماعات دمکراتیک به دشواری توانست این واقعیت را دگرگون جلوه دهد که دولت بورژوائی در نخستین روزهای پیدایش خویش به تشکیل دسته های مسلح و نیروی پلیس برای مبارزه داخلی و خارجی علیه رژیم گذشته پرداخت و گیوتین را بی درنگ به جای چوبه دار بکار گرفت. وظیفه این دستگاه اجرایی عبارت بود از اداره نیروهای قانونی هم در سطح تاریخی و هم در سطح تجاوزات پراکنده به قوانین برداشت و مبادله که مختص اقتصاد مبتنی بر مالکیت خصوصی است. این دستگاه به شکلی کاملاً طبیعی در برابر نخستین جنبش های پرولتری که شیوه تولید بورژوائی را حتی به شکلی ناآگاهانه تهدید می کردند، دست به کار شد. واقعیت چشم گیر دوگانگی جدید اجتماعی، در پس پرده دستگاه «قانون گذاری» پنهان شده بود و این دستگاه مدعی بود که می تواند مشارکت همه شهروندان و عقاید گوناگون از احزاب گوناگون را در دولت و اداره دولت با تعادل کامل و در محیط آرامش اجتماعی تأمین کند.

دولت پرولتاریا به عنوان دیکتاتوری آشکار یک طبقه، هر گونه تفاوت میان سطوح قانون گذاری و اجرایی را از میان برمی دارد و هر دو را در یک سازمان متحد می سازد. در واقع، جدایی قوه قانون گذاری و اجرایی از ویژگیهای رژیم است که دیکتاتوری یک طبقه را با یک پوشش خارجی چند طبقه ای و چند حزبی بودنش پنهان و حفاظت می کند. « کمون یک دستگاه اجرایی بود نه پارلمانی » (مارکس).

د) دولت بورژوایی به شکل کلاسیک در پیوند ناگسستنی با ایدئولوژی فردگرایی که عموماً از طریق افسانه های تئوریک در میان همه شهروندان پخش می شود و خود بازتاب روانی واقعیت فعالیت های اقتصادی مبتنی بر انحصار مالکیت خصوصی یک طبقه است، از ایجاد هر گونه دستگاه واسطه به جز مجالس قانون گذاری انتخابی میان شهروند منفرد جدا افتاده و مرکز قانونی دولت سر باز زد. باشگاهها و احزاب سیاسی که لازمه دوران قیام بودند، به اتکای ادعای عوام فریبانه آزادی عقیده و تا آنجا که به صورت گروههای غرغه نشین و دوایر انتخاباتی باقی می ماندند قابل تحمل بودند. در مراحل بعدی واقعیت سرکوب طبقاتی، دولت مجبور به پذیرش وحدت منافع اقتصادی یعنی اتحادیه های کارگری شد، همین اتحادیه ها سابقاً به عنوان دولت در دولت مورد اعتماد نبودند. سرانجام اتحادیه ها شکلی از تجلی همبستگی طبقاتی شدند که از طرف سرمایه داران در جهت منافع و اهداف طبقاتی شان به کار گرفته شدند. گذشته از این، دولت در پوشش شناسایی قانونی اتحادیه های کارگری، دست به جذب و تصفیه آنها زد و هر گونه استقلال داخلی را از آنها گرفت تا نگذارد رهبری شان به دست حزب انقلابی بیفتد.

در دولت پرولتری نیز تا زمانی که کارفرما یا کارخانه ای غیرشخصی وجود داشته باشد که کارگزارانش دستمزدشان را به صورت پول دریافت می کنند، اتحادیه های کارگری وجود خواهند داشت. وظیفه این اتحادیه ها بالا بردن سطح زندگی طبقه کارگر و عملش، در این مرحله به موازات عمل حزب و دولت خواهد بود. از تشکیل اتحادیه های غیرکارگری جلوگیری خواهد شد. بر سر مسئله توزیع درآمدهای میان طبقه کارگر و غیرپرولتاریا و نیمه پرولتاریا ممکن است وضع کارگران با در نظر گرفتن عواملی سوای نیازهای مقدم مبارزه عمومی انقلابی علیه سرمایه داری بین المللی به خطر بیافتد. اما این امکان که مدتهای مدید وجود خواهد داشت، نقش درجه دوم اتحادیه ها را در ارتباط با حزب سیاسی کمونیستی یعنی پیشاهنگ بین المللی انقلابی توجیه می کند؛ حزبی که همراه با دیگر احزاب رزمنده در کشورهای سرمایه داری تشکیل یک واحد را می دهد و بدین سان دولت پرولتری را رهبری می کند.

دولت پرولتاریا تنها با یک حزب واحد جان می گیرد و بی معنی است که انتظار داشته باشیم که این حزب، اکثریت آماری کارگران را در صفوف خود متشکل کند و یا حمایت این اکثریت را در « انتخابات عمومی » - همان تله قدیمی بورژوازی - در پشت سر داشته باشد. یکی از امکانات تاریخی، وجود احزابی است که ظاهراً از کارگران تشکیل شده اند ولی در باطن زیر نفوذ سنت های ضدانقلابی یا سرمایه داری بیگانه اند. این تناقض را که خطرناک ترین تناقض است، نه از طریق شناسایی « حقوقی رسمی » می توان حل کرد و نه از طریق رأی گیری در چارچوب یک « دمکراسی طبقاتی مجرد. این نیز همان بحرانی خواهد بود که بر حسب روابط متقابل نیروها از میان برده خواهد شد. هیچ شیوه آماری که متضمن راه حلی رضایت بخش و انقلابی باشد وجود ندارد و این صرفاً به درجه استحکام و خلوص جنبش کمونیستی در سراسر غرب و در طی پنجاه سال گذشته در روسیه، علیه دمکراتهای ساده اندیشی که استدلال می کردند سرمایه داران و زمینداران در اقلیت هستند و بنابراین یگانه حکومت اکثریت، حکومت طبقه کارگر است. اگر واژه دمکراسی به معنای قدرت اکثریت است، دمکراتها از لحاظ طبقاتی باید در کنار ما بایستند. اما این واژه، چه به معنای لفظی اش « قدرت مردم » و چه به معنای

پیش پا افتاده ای که روز به روز به آن داده می شود، قدرتی است که نه به یک طبقه بلکه به همه طبقات تعلق دارد. درست به همین دلیل تاریخی است که ما همچنان که «دمکراسی بورژوائی» و «دمکراسی به معنای عام» را رد می کنیم (لنین نیز چنین کرد) از نظر سیاسی و تئوریک نیز باید اصطلاح «دمکراسی طبقاتی» و «دمکراسی کارگری» را به نشانه دوری گرفتن از تناقض در گفتار کنار بگذاریم.

دیکتاتوری مورد پشتیبانی مارکسیسم، از آن جهت ضروری است که نمی توان به اتفاق آراء آن را پذیرفت و گذشته از این، آنقدر خام نیست که به علت برخوردار نبودن از اکثریت آراء - در صورتی که چنین ادعایی ثابت کردنی باشد - از میدان بدر رود. برعکس، چون دقیقاً این واقعیت را به زبان می آورد، در خطر آشفتگی حاصل از دیکتاتوری فرد یا گروهی از افراد که مهار حکومت را به دست می گیرند و خود را بجای طبقه کارگر می نشانند، قرار نمی گیرد. انقلاب به دیکتاتوری نیاز دارد، زیرا ادعای بدست آوردن پذیرش ۱۰۰ درصد یا اکثریت ۵۱ درصد آن، ادعایی مسخره است. هر جا که چنین ارقامی مطرح شود، به این معناست که به انقلاب خیانت شده است.

نتیجه آن که حزب کمونیست به تنهایی حکومت خواهد کرد و حاکمیت خویش را هرگز بدون یک مبارزه رو در رو از دست نخواهد داد. این اقدام شجاعانه تسلیم نشدن در برابر فریب ارقام و به کار نرفتن آنها، به مبارزه علیه تباهی انقلاب کمک خواهد کرد.

در مرحله پیشرفته کمونیسم، مرحله ای که دیگر اثری از تولید کالایی، پول یا ملت ها در آن نیست و بشریت شاهد مرگ دولت خواهد بود، اتحادیه های کارگری «علت وجودی» خویش را از دست خواهند داد. تا زمانی که بقایای سرمایه داری در جهان وجود دارد، وجود حزب کمونیست به عنوان سازمان مبارزاتی کارگران ضرورت خواهد داشت. حزب کمونیست ممکن است همواره به عنوان سرچشمه و ترویج دهنده آئین های اجتماعی، که منظره عمومی تکامل روابط متقابل جامعه انسان و طبیعت مادی را در برابر ما می گستراند، به فعالیتش ادامه دهد.

۵

نظریه مارکسیستی جایگزینی مجالس پارلمانی با دستگاههای اجرائی نیز ما را به «دمکراسی اقتصادی» یعنی نظامی که سازمانهای دولتی را با محل های کار، واحدهای تولیدی یا بازرگانی و مانند اینها مطابقت دهد و کارفرمایان و مالکان را کنار بگذارد، رجعت نخواهد داد. از میان برداشتن کارفرما و مالک فقط به معنای نیمی از سوسیالیسم است. نیمه دیگر که مهم تر از نیمه نخست است، از میان برداشتن هرج و مرج اقتصادی سرمایه داری است (مارکس). همچنان که سازمان سوسیالیستی تولید به پیشگامی حزب و دولت انقلابی پا به میدان می گذارد و تکامل می یابد، دامنه فعالیتش را فقط به برانداختن کارفرمایان گذشته و پادوهای آنان محدود نخواهد کرد بلکه وظایف و مسئولیت های اجتماعی افراد را به شکلی سراپا تازه و ابتکاری، از نو تعیین خواهد کرد.

بنابراین شبکه کارخانه ها و خدماتی که از دوران سرمایه داری به ارث رسیده باشند به عنوان پایه ای برای دستگاه به اصطلاح «حاکمیت مستقل» یعنی واگذاری اختیارات در چارچوب دولت تا سطح اعضای اصلی اش به کار گرفته خواهد شد. بهترین شرایط مساعد برای شکل تازه دادن به ماشین اجتماعی به طوری که به کمترین مقدار ممکن در اثر فشار منافع محدود گروههای کوچک به حرکت درآید و به جهان بستگی دارد. مارکسیستها به درستی در طی صد سال گذشته در بیشترین مقدار ممکن در اثر اطلاعات عمومی و بررسی علمی آنها در جهت

رفاه دسته جمعی مردم به فعالیت افتد، دقیقاً وجود دولت نماینده یک طبقه و یک حزب محکم با کیفیتی واحد و همگن است. تغییرات در مکانیسم تولیدی، بسیار پیرامنه خواهد بود. کافی است درباره برنامه معکوس سازی روابط شهر و ده صحبت کنیم، روابطی که مارکس و انگلس بر آن تأکید می کردند و در زمان ما نیز آنتی تز دقیق دگرگونی‌هایی است که در همه کشورها رخ می دهد.

بنابراین، شبکه ای که به تقلید از مکانهای کار ساخته شود، بیان ناقصی است از مواضع کهنه پرودون و لاسال که سالها پیش توسط مارکس رد شد.

۶

تعیین نوع پیوندهای میان سازمانهای دولت طبقاتی و زیربنای آن، در درجه اول به نتایج دیالکتیک تاریخ بستگی دارد و نمی توان آنها را از « اصول جاودان » و « قوانین طبیعی » یا یک قانون اساسی مقدس و منزه استنباط کرد. بیش از این به جزئیات پرداختن، کاری صرفاً خیالبافانه خواهد بود. انگلس گفت که در آثار مارکس یک ذره خیال پردازی وجود ندارد. نظریه واگذاری اختیارات از جانب افراد جداگانه (انتخاب کننده) در پرتو کوشش خیالی که از آزادی عقیده ناشی می شود، باید به قلمروهای مه آلود متافیزیک سپرده شود؛ عقاید در واقعیت، چیزی جز بازتاب شرایط مادی و شکل های اجتماعات آدمی نیست و قدرت، دخالت نیروی فیزیکی را شامل می شود.

توصیف منفی بافانه دیکتاتوری پرولتاریا به روشنی تعریف شده است: بورژواها و خرده بورژواها دیگر هیچ گونه حق سیاسی نخواهند داشت، به زور از گردهم آمدن در گروههایی با منافع مشترک یا در اتحادیه هایی برای تهییج سیاسی بازداشته خواهند شد، حق رأی دادن و انتخاب شدن نخواهند داشت و از حق انتصاب دیگران به هر مقام و وظیفه ای نیز محروم خواهند شد. اما حتی رابطه میان کارگر - عضو فعال و رسمی طبقه حاکم - و دستگاه دولت، دیگر دارای آن خصوصیت ساختگی و فریب آمیز واگذاری اختیارات و نمایندگی از طریق نماینده مجلس، کارت انتخاباتی یا توسط حزب، نخواهد بود. واگذاری اختیارات در عمل به معنای دست برداشتن از امکان دخالت مستقیم است. ادعای « حاکمیت مستقل » درباره حق دمکراتیک چیزی جز کناره گیری نیست و در بیشتر موارد، این کناره گیری به نفع آدمی رذل صورت می گیرد.

اعضای فعال جامعه بر حسب محل سکونتشان و در پاره ای موارد بر حسب جا به جایی تحمیلی ناشی از مشارکت ایشان در دگرگون سازی کامل یک مکانیسم تولیدی، در سازمانهای منطقه ای گروه بندی خواهند شد. در پرتو فعالیت بی وقفه و مداوم اینان، مشارکت همه عناصر فعال اجتماعی در مکانیسم دستگاه دولت و نتیجتاً در سازماندهی و بکار گیری قدرت طبقاتی تأمین خواهد شد. نمایش خلاصه این مکانیسم ها پیش از آنکه روابط طبقاتی بنیادیشان بطور عمیق تحقق یافته باشد، غیرممکن است.

۷

کمون پاریس به عنوان مهمترین اصول (نگاه کنید به آثار مارکس، انگلس و لنین) مقرر داشت که اعضاء و مقامات مسئول کمون در هر زمانی ممکن است معزول شوند و حقوق آنها از حقوق متوسط یک کارگر بیشتر نخواهد بود. بدین سان از جدایی میان تولیدکنندگان حاشیه ای و

بوروکراتها که در مراکز امور نشسته اند، از طریق کار نوبتی جلوگیری می شود. کارمندی دولت دیگر زمینه ای برای پیش گرفتن یک زندگی خوش آتیه یا حرفه مناسب نخواهد بود. تردیدی نیست که هر گاه این عوامل مهار کننده بکار گرفته شود، دشواریهای بسیار پدید می آید ولی مدتها پیش از این بود که لنین، همه نقشه های انقلابی را که طراحانشان خواسته اند آنها را بی هیچ مشکلی اجرا کنند، به مسخره گرفت. تضادهای اجتناب ناپذیر با فراهم آوردن کوهی از قوانین و مقررات حل نخواهد شد بلکه بر روی هم مسئله ای تاریخی و سیاسی خواهد شد و روابط متقابل واقعی نیروها را نشان خواهد داد. انقلاب بلشویک در برابر مجلس مؤسسان باز نایستاد بلکه آن را پراکنده کرد. شوراهای کارگران، دهقانان و سربازان ایجاد شده بودند. این شکل نوین ارگانهای دولت که از درون شعله های آتش پیکار اجتماعی سرچشمه گرفتند (و در انقلاب ۱۹۰۵ نیز وجود داشتند) از طریق شبکه واحدهای منطقه ای در سراسر کشور گسترش یافتند و تشکیل شان به هیچ یک از پیش داوریهایی قبلی درباره « حقوق انسان » یا حق رأی « همگانی آزاد، مستقیم و مخفی » پاسخ نداد.

حزب کمونیست جنگ داخلی را آغاز می کند و به پیروزی می رسد، مواضع کلیدی به معنای نظامی و اجتماعی را به تصرف درمی آورد و قدرت تبلیغی و تهییجی را با اشغال ساختمانها و مؤسسات همگانی هزار بار قوی تر می کند. حزب بدون از دست دادن وقت و یا دچار شدن به وسواس های مربوط به طرز کار، « بازوی مسلح کارگران » یا به گفته لنین گارد سرخ، پلیس انقلابی را تأسیس می کند. در گردهم آیی شوراها با شعار « تمام قدرت به دست شوراها » اکثریت را به خود جلب می کند. آیا این اکثریت قانونی است یا یک واقعیت خاموش و ساده عددی است؟ هیچ یکی. اگر کسی - چه جاسوس باشد و چه کارگری خوش نیت اما گمراه - رأی دهد که شورا از قدرتی که با ریخته شدن خون رزمندگان کارگر به دست آمده است کناره گیری کند یا آن را وجه معامله قرار دهد، با قنடاق تفنگ رفقای کارگرش به بیرون رانده خواهد شد و هیچ کس وقت خود را برای به شمار آوردن او در زمره « اقلیت قانونی »، ریای جنایتکارانه ای که انقلاب را سر سازگاری با آن نیست و فقط ضدانقلاب می تواند از آن تغذیه کند، تلف نخواهد کرد.

۸

واقعیت های تاریخی متفاوت با آنچه در سال ۱۹۱۷ در روسیه جریان داشت (مانند سقوط استبداد فئودالی، یک جنگ مصیبت بار، نقش رهبران اپورتونیست) می توانست ضمن آنکه در مسیر اساسی واحدی پیش می رفت، شکل های عملی متفاوتی از شبکه بنیادی دولت بیافریند. از زمانی که جنبش کارگری خیالبافی را پشت سر گذاشت، مسیر خود را یافت و در پرتو تجربه واقعی شیوه کنونی تولید و ساختمان دولت و تجربه اشتباهات استراتژیک انقلاب پرولتری، چه در رزمگاه جنگ « داغ » داخلی که عرصه شکست شکوهمندانه کمونارها در سال ۱۸۷۱ شد و چه در جنگ « سرد » که در فاصله سالهای ۱۹۹۷ و ۱۹۲۶ به شکست انجامید، پیروزی خود را تضمین کرد. این شکست اخیر، پیکار بزرگ روسیه بین انترناسیونال لنین و سرمایه داری جهانی بود که در خطوط مقدم جبهه اش از هم دستی محقرانه همه اپورتونیست ها برخوردار بود.

کمونیست ها هیچ قانون اساسی پیش ساخته و پرداخته ای ندارند. آنها در مقابل خود دنیایی از دروغ ها و نهادهایی دارند که در قوانین و قوای طبقه حاکم متبلور شده است و باید به دست ایشان درهم شکسته شود. آنها می دانند که فقط یک دستگاه انقلابی و یکه تاز قدرت و حکومت

با بکار گرفتن همه وسایل ممکن خواهد توانست از سلطه مجدد بقایای دوران بربریت جلوگیری کند. فقط چنین دستگاهی خواهد توانست جلوی هیولای امتیازات اجتماعی را که در آرزوی انتقام گیری و برده سازی است بگیرد و نگذارد دوباره سربلند کند و برای هزارمین بار نغمه فریب آمیز آزادی را سر دهد.